

اسلام و سکولاریزم تعارضی یا سازگاری

قربانعلی انصاری*

مقدمه

تحولات علمی، معرفت و دانش بشری و توسعه ارتباطات در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و... افق‌های جدیدی را فراروی انسان‌ها گشوده است و طبعاً هر اندیشه و ایده‌ای که وارد حوزه فکری جامعه می‌شود با توجه به اصول فکری و علمی آن مورد بحث و توجه اندیشمندان قرار می‌گیرد.

سکولاریزم یکی از مفاهیم و ایده‌های است که هر چند حدود چهار قرن می‌شود در غرب با معنا و تعریف مشخص متولد شده و اکنون به‌عنوان یک شیوه فکری و اصل ثابت و پذیرفته شده در دمکراسی غربی درآمده است؛ ولی آن چنان که باید در مشرق زمین و به‌خصوص در جوامع اسلامی تعریف نشده است.

تنها بعد از آشنایی مسلمانان با فرهنگ و مدنیت غرب، بحث جدایی دین از سیاست میان روشنفکران متأثر از فرهنگ غرب مطرح شد. علی عبد الرزاق دانش آموخته دانشگاه الازهر و دانشگاه‌های اروپا اولین مسلمانی است که بعد از سقوط خلافت عثمانی در باور دیرینه مسلمانان تردید وارد و باب گفتگو و زمینه‌ی نظریه پردازی را درباره‌ی این موضوع در جوامع اسلامی باز نمود. اکنون حساسیت فوق العاده نسبت به این بحث در میان اندیشمندان و متفکران مسلمان وجود دارد. نزاع فکری وسیع در تمام کشورهای اسلامی در جریان است. عده‌ای بر این باور که حوزه دین و حکومت جدا است و آنان مدافع حکومت لائیک و سکولار هستند. برخی دیگر بر پیوند دین و

* دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌الرضا (ع)

سیاست در اسلام تأکید داشته و معتقدند، پیوند ذاتی بین اسلام به عنوان برنامه جامع برای تنظیم زندگی و سیاست به عنوان ابزار لازم جهت تحقق این برنامه وجود دارد^۱. البته این معنا مورد توافق همه مسلمانان نیست؛ بلکه تفسیرها و تعریف های متفاوت درباره این نگرش وجود دارد.

روشن شدن نسبت اسلام و سکولاریزم و استدلال موافقان و مخالفان این تفکر، نیازمند فهم درست سکولاریزم در موطن اصلی و خواستگاه اولیه آن است؛ از این رو در ابتدای این نوشتار به مفهوم و عوامل شکل گیری و بنیان فکری آن پرداخته می شود آن گاه تقابل یا تعامل و یا خنثی بودن رابطه میان اسلام و سکولاریزم مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

۱- مفهوم سکولاریزم

سکولاریزم از واژه هایی است که درباره معنی و مفهوم آن اتفاق نظر وجود ندارد، از این رو، تعریف های گوناگون و متفاوت از آن ارائه شده است. در زبان های اروپایی هم معانی اصطلاحی یکسانی ندارد. معروف ترین اصطلاح که در کشورهای پروتستانی رواج یافته، واژه «secularism» است که برگرفته از واژه «secular» است، به معنای این جهانی گرفته شده است.^۲

در فرهنگ آکسفورد آمده است آن چه که دنیایی، این جهانی و منقطع از کلیسا و دین باشد، در فرهنگ علوم سیاسی، سکولاریزم را به معنای جدایی دین از سیاست نامیده اند. در فرهنگ تفکر اجتماعی آمده است: سکولاریزم مکتبی است که می کوشد تا مجموعه اصولی برای رفتار انسان مبتنی بر تجربه و معرفت عقلانی در برابر رفتار مبتنی بر ماوراء الطبیعه و الهیات ایجاد نماید. این تفکر زاده ی همان تفکر پروتستان هاست.^۳

« ماکس وبر » جامعه شناس آلمانی، سکولاریزم را به معنای جدایی دین از جامعه سیاسی می داند. به گونه ای که دولت حق اعمال قدرت در امور دینی ندارد و کلیسا نمی تواند در امور سیاسی دخالت کند.^۴

رفعت السعید نویسنده مصری معتقد است که سکولاریزم به کار بستن عقل است از فهم پدیده ها و برخورد با آن چه که محیط پیرامون ما فرا گرفته است.

دکتر سروش درباره مفهوم سکولاریزم می گوید: سکولاریزم یعنی توجه کردن به این عالم ماده و چشم بر گرفتن از مراتب دیگر وجود؛ مراتبی که ماورای حیات تنگ مادی قرار دارد و این چشم بر گرفتن در دو جا تحقق پیدا می کند، یکی در اندیشه ها و دیگر در انگیزه ها، اگر انگیزه های ما سکولار به شود بدین معنا است که انسان فقط برای همین معیشت دنیوی خویش جوش بزند و تمام

تلاش خود را معطوف به همین امر بکند و به چیز دیگر نیندیشد و برای جای دیگری کار نکند و حساب دیگری در زندگی و عمل و در ذهن خودش برای هیچ چیز دیگری باز نکند.^۵

حلیم برکات در کتاب المجتمع العربی المعاصر درباره مفهوم و ویژگی‌های سکولاریزم می‌گوید: نظام عقلانی است که روابط بین افراد و گروه‌ها و مؤسسات را با دولت براساس میادی و احکام عمومی که متضمن تساوی افراد جامعه در قبال آن است تنظیم می‌کند و مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارتند از:

۱- جدایی دین از دولت.

۲- طرد قوم‌گرایی و طایفه‌گرایی سیاسی.

۳- برقراری مساوات بین افراد ملت.

۴- تساوی بین مرد و زن در قانون و احوال شخصی و این‌که فرد بر اساس قانون دین یا مدنی یا هر دو می‌تواند ازدواج کند.

۵- منشأ قانون‌گذاری جامعه است که بر اساس نیازها و مشکلات قانون وضع کند.

۶- حاکمیت و مشروعیت حکومت از ملت است، منزلت داشتن فرهنگ علمی و عقلانی.

۷- به رسمیت شناختن حقوق مذاهب و قومیت‌های دینی گوناگون.

۹- آزادی دین از سیطره دولت و دولت از سیطره دین.^۶

در زبان عربی از سکولاریزم به «علمانیت» تعبیر شده است. محمد یحیی اندیشمند مصری در این باره چنین می‌نویسد: نخستین مغالطه علمانیت در نام اوست که بدان شهرت یافته است و به علم که نیرومندترین قدرت قرن بیستم است انتساب پیدا کرده است. این کلمه که به کسر عین تلفظ می‌شود ترجمه ناروایی است که یکی از مسیحیان سوریه در مقابل کلمه علمانیت قرار داده است و حال آن‌که تلفظ صحیح به فتح عین است.^۷

اصل کلمه علمانیت به لاتین برمی‌گردد و آن از کلمه سکولاریزم به معنای دنیایی، یا بی‌دینی گرفته شده و علمای منسوب به علم به معنای عالم است که خلاف دین یا قدسی می‌باشد.^۸

اما دکتر سروش بر این باور است که علمانیت به معنای علمی بودن یا علمی شدن را باید دقیق‌ترین ترجمه سکولاریزم دانست.^۹

در دایرة المعارف بریتانیکا درباره مفهوم سکولاریزم آمده است: سکولاریزم جنبش اجتماعی است به منظور دور کردن مردم از اهتمام ورزیدن به زندگی دنیا.^{۱۰}

۲- سکولاریزم و سکولاریزاسیون

اما اصطلاح دیگری هم در کنار سکولار و سکولاریزم تحت عنوان سکولاریزاسیون مطرح است که در خیلی از موارد با سکولاریسم یکی پنداشته می‌شود. در حالی که دارای معنای متفاوت است. سکولاریزاسیون به معنای سکولار کردن جامعه است برخلاف سکولاریزم که یک فکر و نگرش و جهان بینی است.

فرآیندی اطلاق شده است که طی آن از اهمیت مذهب چه در جامعه و چه در ذهن افراد مستمرا کاسته می‌شود و این تعبیر سکولاریزاسیون در زبان‌های اروپایی بار نخست در معاهده « وستفالی » در سال ۱۶۴۸ میلادی به کار رفت و مقصود از آن توضیح و توصیف انتقال سرزمین‌های تحت نظارت کلیسا به زیر سلطه اقتدار سیاسی غیر روحانی بود.^{۱۱}

« برای ویلسون » در باره مفهوم سکولاریزاسیون می‌گوید: سکولاریزاسیون اساسا به فرآیندی از نقصان، زوال فعالیت‌ها، باورها، روش‌های اندیشه و نهادهای دینی مربوط است که عمدتا با سایر فرآیندهای تحول ساختار اجتماعی یا به عنوان پیامد ناخواسته یا ناخودآگاه. فرآیندهای مزبور رخ می‌دهد. در حالی که سکولاریزم یا دنیوی‌گری یا اعتقاد به اصالت دنیا یک ایدئولوژی است.^{۱۲}

۳- پیامد های سکولاریزاسیون

بر اساس پژوهشی مفهومی «لاری شاینر Larry Shainer» در سال ۱۹۶۶ میلادی سکولار شدن یا همان سکولاریزاسیون با شش معنا مورد استفاده قرار گرفته است:

۳-۱- افول دین:

نهادهای و باورها و نهادهای دینی که بیش از آن معتبر بودند اعتبار و نفوذ خود را از دست می‌دهد، معرف‌های این تعریف عبارتند از: افزایش مثبت کسانی که باورهای دینی خود را انکار می‌کنند یا در صحت آن‌ها تردید می‌کنند، کاهش اعتبار روحانیون، کاهش عبادت و کاهش حضور در کلیسا و مسجد.

۳-۲- هموایی با این دنیا:

به این معنا که گروه‌های دینی یا جوامع دینی از ماورای طبیعت او برتابند و بیشتر از گذشته به این دنیا روی آورند و در حوزه اخلاق، از اخلاقی که ما را برای جهان آخرت آماده می‌کند دور می‌شوند. نقطه اوج سکولار شدن جامعه است که کاملا جذب اهداف عملگراییانه زندگی شود.

۳-۳- رهایی جامعه از قید دین:

از تعابیر دینی که در گذشته بر آن مبتنی بود، جدا می‌شود تا خود را به صورت مستقل سامان بدهد و در نتیجه دین را در عرصه زندگی فردی محدود می‌سازد. نقطه اوج این نوع سکولار شدن پدید آمدن دینی کاملاً درونی است که تأثیر بر نهادهای اجتماعی و اعمال جمعی ندارد و نیز پدید آمدن جامعه‌ای است که در آن دین، هیچ نمودی خارج از حلقه گروه‌های دینی ندارد.

۳-۴- جابجایی باورها و نهادهای دینی:

این گزینه به این معناست که دانش الگوهای رفتار و نهادهایی که قبلاً در حوزه قدرت الهی بود، به پدیده‌های مخلوق قدرت بشر و در حوزه مسئولیت او تبدیل می‌گردد، و به این لحاظ باورها جابجا می‌گردد.

۳-۵- تقدس زدایی از عالم:

به این مفهوم که جهان به تدریج جنبه قدسی خود را از دست می‌دهد زیرا انسان و طبیعت موضوع تبیین علی قرار می‌گیرد. نقطه اوج سکولار شدن جامعه کاملاً عقلانی است که پدیده‌های ماورای طبیعت و رمزآلود در آن هیچ نقشی بازی نمی‌کند. سکولار شدن به این معنا یعنی انسان از دین بی‌نیاز می‌شود و بر اساس عقل زندگی می‌کند.

۳-۶- حرکت از جامعه مقدس به جامعه سکولار:

نقطه اوج سکولار شدن جامعه است که در همه تصمیم‌گیری‌ها بر پایه ملاحظات عقلی و فایده‌گرایانه اتخاذ می‌شود.^{۱۳} به هر حال علی‌رغم تفاوت مفهومی که سکولاریزم و سکولاریزاسیون دارد، در نهایت هدف و دست‌آورد این دو پدیده یک چیز است و آن حذف دنیا و آموزش‌های مذهبی از متن برنامه‌های مدیریتی و کشورداری است.

سکولاریزم به‌عنوان یک مرام و ایدئولوژی و طرز فکر خاص، آگاهانه برای رسیدن به این هدف یعنی جدایی دین و سیاست و عدم دخالت دین در امور حکومتی و سیاسی تلاش می‌کند. اما سکولاریزاسیون یک فرآیندی اجتماعی است که در شرایط خاص و بر اثر یک سلسله عوامل اجتماعی به جداسازی دین و دنیا می‌انجامد.

۴- عوامل شکل‌گیری سکولاریزم در غرب

سکولاریزاسیون که در مغرب زمین اتفاق افتاد، معلول عوامل مختلف است. یعنی حذف دین از صحنه معیشت و سیاست، کاسته شدن از نقش نهادهای مذهبی در اداره امور جامعه و واگذار کردن نهادهای اجتماعی به دولت و سازمان سکولار هر کدام دلایل خاص خود را دارد. فساد همه جانبه و عملکرد منفی ارباب کلیسا، جنبش‌های اصلاحی، ظهور و نقش بورژوازی سرمایه داری، نهضت علمی و... که در واقع هر کدام از این عوامل به شکلی زمینه حاکمیت اندیشه سکولاریستی را در غرب فراهم ساختند. در این جا به تبیین و توضیح بعضی از آن عوامل می‌پردازیم:

۴-۱- تعالیم دین مسیح:

گروهی از محققان بر این باورند که آیین مسیحیت به سبب فقدان و عدم اشتغال بر قوانین اجتماعی و حکومتی زمینه و بستر حاکمیت سکولاریزم را در جامعه غربی فراهم ساختند. در حقیقت اندیشه جدایی دین از سیاست و اجتماع را در دین مسیح باید جست‌وجو کرد. در کتاب مقدس به ویژه عهد جدید در ارتباط با نظام سیاسی و حکومتی مطالب استوار و راهگشایی یافت نمی‌شود تا بتوان بر پایه آن نهاد حکومت را سازماندهی کرد. از این رو دانشمندان و مصلحان جامعه چاره‌ای جز بهره‌گیری از عقل و دانش خود در تدوین اصول و قوانین مربوط به اداره اجتماع نداشتند.^{۱۴}

شواهد زیادی وجود دارد که آیین مسیحیت همواره جدایی خود را از حکومت و سیاست و عرصه‌های اجتماعی اعلام داشته است. حضرت مسیح در پاسخ سؤال بیلاطس مبنی بر این که آیا تو پادشاه یهود هستی؟ می‌گوید: اگر پادشاهی من از این جهان بود خدای من با یهود جنگ می‌کرد تا تسلیم نشوم لکن پادشاهی من از این جهان نیست.^{۱۵}

«کلاس بوس» پاپ صده پنجم می‌گوید: عیسی از آن جا که از ضعف و نقیصه انسانی آگاه بود برای نجات پیروان خود طرح بزرگ و عالی ابتکار کرد. وی اقتدارات و وظایف شاهدان را از مذهب جدا کرد به هر کدام از این دو مرجع آنچه که سازگار و مناسب شئون‌شان بودند واگذار کرد و به هیچ بشری این امتیاز داده نشد که در آن واحد، صاحب هر دوی آن‌ها بشود.^{۱۶}

بسیاری از بزرگان مسیحیت هم اعتقاد دارند که دین مسیح مذهب را از حکومت جدا کرده است و استدلال‌شان مبتنی است بر این که: چون مذهب آسمانی است با موجودات ارضی آمیخته نمی‌شود. «م میلر» مورخ معاصر می‌گوید: خداوند مسیح شریعتی چون شریعت موسی (ع) که در هر جزئی نیز تکلیفی برقرار نقرموده و قوانین از تقسیم ارث و عقوبت مجرمان یا امور دیگر سیاسی که به مقتضیات هر دوره تغییرناپذیر است، وضع ننموده است.^{۱۷}

بنابر این وجود این نقیصه و ضعف در دستگاه فکری و منابع دینی کلیسا به رغم داعیه حکومت داری آباء مسیحیت، طرح سکولاریزاسیون را در افکار عمومی موجه ساختند. از این رو بسیاری از متفکران می‌گویند: اروپا برای رهایی از تنگنایی که دین تحریف شده برای او ایجاد کرده بود، چاره‌ی جز متوسل شدن به سکولاریزم نداشت.^{۱۸}

زیرا دین که فاقد نظام اجتماعی برگرفته از وحی است و در کتاب مقدس هم، قوانینی که بتوان با استناد به آن‌ها خطوط کلی برنامه زندگی را ترسیم کرد، یافت نمی‌شود. باید تدبیر اجتماع و اداره امور جامعه را به غیر وحی واگذار کرد.

۴-۲- عامل رفتاری عملکرد کلیسا:

علیرغم آموزه‌ها و تعالیم دین مسیح و مفسران بزرگ مسیحیت مبنی بر جدایی دین از سیاست، کلیسا در غرب با بهره‌مندی از جایگاه دین طی یک دوره هزار ساله توانست در اوج قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد که حتی اسقف اعظم قدرت عزل و نصب امپراتوران را بدست آورد و راه را برای هرگونه مخالفت با دستورات کلیسا بست، و پاپ «اینوکنیتوس» ادعا کرد که باید تمام جهان زیر نگین خلیفه روحانی روم باشد.

حاکمیت کلیسا در غرب بر این باور بود که مسیحیان از مردم عادی گرفته تا پادشاهان و حاکمان رعیت کلیسا هستند که رهبری آن‌ها توسط حضرت عیسی به پاپ واگذار شده است. کلیسا پس از تسلط بر شئون سیاسی جامعه‌ی مسیحی در حوزه‌های مختلف معرفتی، دینی و سیاسی به انحراف و استبداد گرایید. به طوری که هر دانش و معرفتی خارج از آموزش‌های رسمی مدارس دینی فاقد ارزش تلقی می‌شوند. گروهی از متکلمان مسیحی در قرون وسطی وحی را جانشین تمام معارف بشری اعم از علوم تجربی و اخلاقی و ما بعد الطبیعه می‌دانستند و معتقد بودند که خداوند با ما سخن گفته و آنچه را برای رستگاری لازم است در کتاب مقدس آورده است. به همین دلیل از آموختن فلسفه پرهیز داشتند.^{۱۹}

در نهایت این نگرش جزم‌گرایانه و انحصاری و عدم انعطاف نسبت به علوم طبیعی و معرفت و دانش بشری سبب گردید که تعارض جدی میان علم و دین پدید آید. «دامبی‌یر» می‌گوید: اندیشه دینی با اندیشه غیر دینی آشتی ناپذیر شد و آن را با کفر که مسیحیان برای غلبه بر آن بپا خواسته بودند یکی شمردند. به دستور اسقف «تتو فلوس» قسمتی از کتابخانه اسکندریه در سال (۳۹ م) نابود گردید.^{۲۰}

آباء کلیسا اندیشیدن و تفکر را در چارچوب ثابت و امور عینی محصور کردند و از هرگونه کشف، آزادی علمی، اختراع، نوآوری و استنباط علمی جلوگیری کردند. در پنجمین «شورای لاتران» چنین تصویب شد که بیرون از آیین مسیحیت دانش و رستگاری وجود ندارد.^{۲۱} در سال ۱۶۱۶ میلادی شورای مقدس کلیسای کاتولیک تئوری حرکت زمین به دور خورشید را محکوم کرد و آن را خلاف کتاب مقدس دانست.^{۲۲}

کلیسای قرون وسطا سعی کرد نظریه‌های تطور پذیر بشری را بر متون دینی تحمیل کند و یا متن مخدوش و فهم مخدوش‌تر خود را از متون، معیار درستی و نادرستی علوم و نظریه‌ها قرار داده و به همه چیز صبغه دینی و قدسی بخشند. این رفتار از سویی سبب فتور علمی مغرب زمین گردید و از سوی دیگر اصرار ارباب کلیسا بر حجیت فهمیات مخدوش خود در برابر پیشرفت شتابان علم باعث القاء تقابل علم و دین گشت.

دادگاه‌های تفتیش عقاید در غرب، جهت حاکمیت کلیسا شکل گرفت و این دادگاه‌ها با هر نوع یافته‌های علمی و نوآوری به مبارزه برخاستند. بر همین اساس گالیله را به روم فراخواند و مجبور کرد که یافته‌های علمی خویش را انکار کند.

«پی یر روسو» می‌گوید: پدران کلیسا به علوم توجه نداشتند و از آن بوی شرک و بت پرستی می‌شنیدند.^{۲۳}

کلیسا علم بشری منبعث از فلسفه ی پیشین و علمای کلام مسیحی را در ردیف اصول مذهبی خویش قرار داده بودند و مخالفت با آن را موجب ارتداد می‌پنداشت. هرکس را که ثابت می‌شد مرتد است، او را از جامعه مسیحیت طرد می‌کردند؛ بلکه رژیم خشن در جست‌وجوی ما فی الضمیر افراد بودند.^{۲۴}

در دوران حاکمیت کلیسا در غرب هزاران نفر طعمه آتش شدند و آباء کلیسا بر این باور بودند که هرگاه شخصی خدایان دیگری را پرستش کند و سه نفر این موضوع را گواهی دهند مجازت آن شخص سنگسار شدن و مرگ است.^{۲۵}

به گفته ویل دورانت از سال (۱۸۸۰-۱۸۸۸ میلادی به مدت هشت سال) ۸۸۰۰ تن سوخته و ۹۶۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند.^{۲۶}

تعداد زیادی از اندیشمندان غربی به جرم اعتراض به عملکرد کلیسا جانشان را از دست دادند. «ژان هوس» مصلح دینی و استاد دانشگاه پراگ، مجمع عالی رتبه کلیسا او را به جرم تبلیغ بر ضد مال اندوزی روحانیون و بخشش گناهان توسط آن‌ها، به محکمه کشاند در حالی که اجازه نداد یک کلمه در دفاع از عقاید و باورهای خویش بر زبان براند، به سوزاندن در آتش محکوم کرد.

شخصیت‌های کلیسا در صدها میدان از میدان‌های شهر در اروپا می‌ایستادند تا شاهد سوختن جسدهای دشمنان کلیسا و خاموش شدن غمگینانه نفس‌های آنان با آتش باشند. قربانیان اغلب گروه‌های فقیر و ناچیز بودند. همراه و همزمان با سوختن و خموشی آنان رسالت بزرگ شخصیت‌های کلیسا نسبت به بشریت نیز می‌سوخت و به خاکستر بدل می‌گردید. کلیسا چه از نظر مفاهیم نارسای الهیات که عرضه داشتند و چه از نظر روی آوردن به روش‌های خشن و ضد انسانی و جلوگیری از افکار نو، به‌خصوص جدال و دشمنی با دانش و با طبقه دانشمندان و روشن‌فکران، نفرت و بدبینی را در بین مردم ایجاد کرد که بعدها به صورت معارضة با دین، یا بی‌اعتنایی به آن در فرهنگ غرب نمایان شد. می‌توان گفت که ظهور فرقه‌های دگر اندیش و سکولار و حذف دین از بستر زندگی اجتماعی از میوه‌های آن است.

اگر کلیسا درباره دین یک نظر صحیح ارائه می‌داد و توجه به امر دنیا را فی حد ذاته نامقدس نمی‌شمرد، شاید این دنیا گرایی و واکنشی که یکی دیگر از ترجمه‌های سکولاریزم است پدیدار نمی‌گشت.^{۲۷} و در طول تاریخ یکی از بزرگ‌ترین رویگردانی بشر از دین، به دلیل ناراستی‌ها و ناروایی‌ها بوده است که به نام دین بر بشر تحمیل شده است. مراد از این رفتار غیر متمدنانه این است که به نام دین با هر چه نو و پیشرو است مخالفت شود. جهاد به آدم کشی و ترور تبدیل گردد و ایمان در خاموش کردن چراغ عقل، تقوی در محروم کردن زنان از حقوق خویش و زهد در مقابله با علم و پیشرفت قرار گیرد.^{۲۸} تا سرانجام چهره تابناک و رهایی بخش دین بدست ارباب دنیا پرست خودی مسخ گردد. چنان‌که در اروپای قرون وسطی چنین شد.

۳-۴- جنبش اصلاح دین

یکی از تحولات مهم و تأثیر گذار که در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاد، جنبش اصلاح دینی بود. این جنبش حرکتی بود در برابر جزمیت قرون وسطی که با استبداد دینی و سانسور افکار و ترویج خرافات باب هرگونه فراگیری دانش و تلاش علمی را بسته بود. «دامپی‌یر» می‌گوید: نهضت اصلاح دین با سه هدف رخ داد:

۳-۴-۱- برقراری انضباط کلیسا.

۳-۴-۲- اصلاح عقیده بر اساس اصول برخی جنبش‌های سرکوب شده.

۳-۴-۳- اجازه داوری درباره کتاب مقدس و بازگشت به کتاب مقدس به‌عنوان مرجع اساسی و کلیسای اولیه به‌عنوان الگو و نمونه از شعارهای اساسی و اصولی رهبران جنبش اصلاح طلبی بوده است. آن‌ها بر این باور بودند که کلیسا میراث فکری خود را از دست داده است و زمان آن فرا رسیده

است که اندیشه‌های دوران طلایی کلیسا احیاء شود. که به‌نحوی می‌توان آن را «اصول‌گرایی» نیز نامید.

«اُنا سلبویو» پیش از این که بر مسند پاپی بنشینند نوشت: در «روم» همه چیز فروختنی بود و هیچ چیز را بدون پول نمی‌شد بدست آورد. یک نسل بعد یکی از راهبان «روم» را خانه فساد خواند که الطاف خویش را به پول می‌فروشد.^{۲۹}

قدیس برنارد دینو می‌گوید: بسیاری از مردم چون پستی و فرومایگی زندگی راهبان و زاهدان راهبه‌ها و کشیشان دنیا دوست را می‌بینند یکه می‌خورند و چه بسا ایمان‌شان را از دست می‌دهند.^{۳۰} بازرس ویژه پاپ در مورد اوضاع کشیشان می‌گوید: بسیاری از راهبان قمار بازند، لب به لعن و نفرین می‌آیند، در قهوه‌خانه‌ها می‌لوند، قداره می‌بندند. مال می‌اندوزند، زنا می‌کنند و چون باده خواران عیاش زندگی می‌گذرانند.^{۳۱}

اخلاق در میان روحانیان مسیحی به پستی نهاده بود و کلیسا به روزگاری شوم و شرم آور گرفتار شده بود. راسل دانشمند بزرگ غرب می‌نویسد: اگر قدرت اخلاقی کلیسا از داخل و خارج به فساد کشانده نشده بود، مهاجمان هرگز واجد نیروی لازم برای غلبه بر کلیسا نبوده و قطعا مغلوب می‌شدند.^{۳۲}

در چنین شرایط جنبش اصلاح دین برای مبارزه با تمام پلیدی‌ها و نابسامانی‌ها پدید آمد و چهره‌های مهم و برجسته‌ای همچون ولتر، کالون، ادلدیش تسوینکلی اصلاح‌گر سوئسی... در ایجاد جنبش اصلاحات و رهبری آن نقش بسزایی ایفا کردند. به عقیده بسیاری، لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶) یکی از برجسته‌ترین اصلاح‌گران است. وی در ده نوامبر سال ۱۴۸۳ میلادی در یکی از شهرهای آلمان به نام «ایسلین» دیده به جهان گشود و به مناسبت تعمیدش در روز ۱۱ نوامبر که روز جشن مارتین اهل تور بود به همین نام نامیده شد، او در سال ۱۵۰۵ «در ارفورت» صومعه آگوستین قدم نهاد. دیر آگوستین «ارفورت» پیوندهای نزدیکی با دانشگاه ارفورد داشت و این مجال را برای لوتر فراهم ساخت تا با چهره‌های شاخص قرون وسطی مانند: ویلیام المی، پیردلی، و گابریل بیل آشنا شود و این در زمانی بود که او برای پذیرفتن منصب کشیشی آماده می‌شد و در سال ۱۵۰۷ به مقام کشیش نایل شد و در سال ۱۵۰۹ اولین مدرک الهیات خود را بدست آورد و سرانجام در ۱۸ اکتبر ۱۵۱۲ به درجه دکتری در الهیات مفتخر گشت.^{۳۳} اما در اثر روی آوردن لوتر به کتاب مقدس درک وی درباره ایمان مسیحی از پایه دگرگون شد. از هنگامی که به مطالعه و بررسی «مزامیر»، «رساله غلطیان» و از همه مهم‌تر «رساله رومیان» پرداخت و دریافت که خدای کتاب مقدس با خدای کلیسا چه تفاوت فاحشی دارد و او با انتخاب دشواری رو به رو بود. یا کلیسای قرون وسطا راست می‌گفتند، یا حق با

کتاب مقدس بود و لوتر این موضوع عقیدتی را برگزید که حق با کتاب مقدس است و کلیسای قرون وسطا برخطاست.^{۳۳}

در سال ۱۵۲۰ م کلیسای کاتولیک با محکوم کردن لوتر و راندن او از کلیسا راه را برای هرگونه مصالحه با لوتر بست. لوتر را در مسیری وارد کرد که حامیان و هواداران بسیاری داشت و حرکت لوتر منشأ حرکت انفجاری اصلاحات پروتستان گشت و زمینه ساز اصلاحات فکری و اجتماعی وسیعی در مغرب زمین گردید.

وی در سال ۱۵۱۶ مخالفت جدی خود را با فروش الواح آموزش توسط کلیسا آغاز کرد. یک سال بعد نظریات اصلاحی خود را به صورت رسمی در ۹۵ اصل تنظیم کرد و بر در کلیسای وتنبرگ آویخت و اعلام کرد:

۱- می‌خواهیم به مسیحیت راستین و اصیل برگردیم و مسیحیت راستین آن است که فقط در کتاب مقدس وجود دارد.

۲- دین از سیاست جداست و هیچ نقشی به عهده دین نیست و دین امر شخصی و فردی است که به قلب هر فرد و ارتباط او با خدا مربوط می‌شود.

۳- در دین نیازی به روحانیان نیست زیرا دین رابطه‌ی بین فرد و خدای اوست و میان خالق و مخلوق نباید فاصله قرار داد و روحانیان میان خلق و خالق فاصله شده‌اند.

۴- زبان دینی واحد نداریم و هرکس می‌تواند با زبان خودش عبادت کند.

۵- تشکیلات دینی باید تابع سیاست باشد و اسقف اعظم باید به اعضاء پادشاه درآید، و گر نه اسقف اعظم رسمیت ندارد.

۶- زندگی راهبانه به صورت یکی از وسایل جلب رضایت خداوند نه تنها کاملاً بی‌ارزش است بلکه نفی وظایف دین در نتیجه خودخواهی و کناره‌گیری از تعهدات دنیایی است.^{۳۵}

در ۱۵ ژون ۱۵۲۰ پاپ با صدور توقیعی او (لوتر) را شدیداً توبیخ کرد و از او خواست تا از دیدگاه‌هایش صرف نظر کند اما او از قبول این درخواست سرپیچی کرد. و با آتش زدن توقیع پاپ در ملاً عام بر وخامت اوضاع افزود.^{۳۴} در سال ۱۵۲۲ به وتنبرگ بازگشت و رهبری نهضت اصلاح دینی در آن شهر را به عهده گرفت.

تلاش‌های رهبران جنبش اصلاحات به شکل جدی متوجه تحول اساسی در ساختار خود کلیسا شدند. روی همین اساس می‌توان گفت نهضت اصلاح دین با چنین رویکردی زنجیرهای قرون وسطا را گسیخت و انسان‌ها را از قید اسارت و بردگی کلیسا رها کنید. تا خودشان بیندیشند و درباره سرنوشت شان تصمیم‌گیری نمایند. زیرا ساخت‌های سنتی و بنیان‌های دیرپای چون سلسله مراتب

کشیشی را ویران کرد و همین ویرانه ها و تنه ی فرسوده بوده که میوه های خردگرایی، عقل گرایی، دمکراسی... روئیدن گرفت. این جنبش به خاطر تحولات سیاسی و اجتماعی که در جامعه غرب بوجود آورد چهره سیاسی اروپا را تغییر داد تا جایی که نگرش مردم نسبت به جایگاه دین و کلیسا به طور کلی تغییر یافت. برخی از باورهایی که تا آن زمان در ثبات سیاسی و اجتماعی غرب سهم اساسی داشتند مورد تردید قرار گرفتند و مراکز سرنوشت ساز زندگی از دیرها به مراکز علمی و فکری منتقل شدند و همه حوزه های زندگی بشر غربی در معرض عرفی شدن قرار گرفتند.

۵- اصول و بنیان های فکری سکولاریزم

۵-۱- عقل گرایی

شکسته شدن منزلت معرفتی مسیحیت به واسطه آموزه های تحریف شده، روشن شدن برخی تعالیم و وجود پاره ای از آموزه های خرد ستیز در مسیحیت، بستری را فراهم کرد که عده ی در غرب به این باور برسند که عقل در درگیری های اجتماعی و نیازهای انسان، یگانه عنصر توانا است و در اداره امور بشر نیازی به وحی و آموزه های دینی نیست.

آقای مجتهد شبستری در این باره می گوید: در تفکر مغرب زمین عقل در سه مرحله خود را فهم کرده است:

۵-۱-۱- در عصر سنت آگوستین و قبل از آن، رابطه عقل و وحی این بود که وحی واقع می شود و از عقل ایمان می طلبد. در عصر آگوسین و همفکران وی عقل به معنای امروز مستقل نیست. در این مرحله عقل خدا را مقدم بر خودش می دید. خدا را می یابد تا خودش را بیابد، در این جا زمینه تقابل وجود ندارد.

۵-۱-۲- مرحله دوم که از رنسانس و آغاز قرون جدید شروع می شود فهم دیگری از عقل پدید می آید، به تعبیر دیگر عقل خود را به گونه ای دیگر می فهمد، در این مرحله مرزهای عقل فرو می ریزد، برای این که آگاهی انسان از خودش و جهان تغییر پیدا می کند، در این مرحله انسان از حالت یک موجود گرفتار در این جهان که نیازمند کسی است که از بیرون بیاید و او را از این وضعیت نجات دهد خارج می شود؛ البته در این مرحله خدا قابل تصور است اما به شکل دیگر، خدای که در این مرحله تصور می شود مثل خدای دوره گذشته نیست.

۵-۱-۳- در مرحله سوم عقل خودش را واقعیتی می فهمد که خودش را تأسیس می کند و این عقل آدمی است که جهان را جهان می کند، برای این عقل، خدا مطرح نیست، وقتی خدا مطرح نیست، وحی مسیحی هم برای این عقل مطرح نیست و این عقل خودش را مطلق می داند.^{۲۷}

پیدایش چنین نگرش به عقل و وحی در غرب سبب گردید که دین در صحنه‌ای اجتماعی و سیاسی جایگاه خود را از دست داده و برای حل مسائل اجتماعی، انسان غربی، به تجربه و معرفت عقلانی پناه ببرد، با تکیه بر عقل و خرد، بدون استمداد از هویت‌های الهی، حیات و زندگی خوشی برای خود بیافریند.

« ماکس وبر » می‌گوید: « جوامع از دوران جادوی مذهبی به سوی دوران عقلانیت حرکت می‌کند سود و ضررها عقلانی سنجیده می‌شود و بر آن اساس عمل می‌شود. »^{۳۸}

« آر. آر. مارت » که یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان عاطفه گراست در کتاب « در آستانه دین » می‌گوید: دین و جادو نه محصول خرد، بلکه محصول حالات عاطفی ذهن اند، این واقعیت که فعالیت عاطفی معمولی بیشتر اوقات در میان اقوام قبیله‌ای رواج دارد نشانگر ریشه‌ای غیر عقلانی جادو و دین است.^{۳۹}

چنین نگاهی افراطی به عقل لوازمی را در پی داشت که از جمله آن‌ها دین ستیزی است. از قرن ۱۸ به بعد عقل گرایی چنان در غرب حاکمیت یافت که حتی دین در برابر آن امر غیر عقلانی به شمار آمد. این امر فقط آغازی بر بی‌مهری به دین شد که سرانجام به دین ستیزی پایان پذیرفت. از پیامدهای دیگر عقل گرایی، تجدد را می‌توان نام برد. مبارزه با خرافات و هر آنچه بر مذهب تعلق دارد از نتایج دوری از دین و عقل گرایی است. آری سکولاریزم سنت عقل گرایی را یکی از پایه‌های فکری خود قرار داده و با تکیه بر آن نغمه بی‌نیازی از دین در امور اجتماعی سر می‌دهد و دین را در جرگه امور مدنی و شخصی قرار داده و آن را متعلق به درون انسان می‌داند.

یکی از مورخان بنام «اریک کالر» می‌نویسد: سکولار شدن بدین معناست که انسان از دین بی‌نیاز می‌شود و بر اساس عقل زندگی می‌کند و با طبیعت فیزیکی شینیت یافته مواجه می‌شود. نمونه کلاسیک این دیدگاه مفهوم افسون زدای ماکس وبر است که به معنای روند برگشت ناپذیری از عقلانی شدن است.^{۴۰}

۵-۲- علم گرایی

علیرغم نقش تأثیر گذار دین در پیشرفت علم و دانش بشری عملکرد کلیسا سبب گردید که در قرون وسطا، علم و دین در برابر یکدیگر قرار گیرند . و مغلوب شدن یکی به سود دیگری تلقی می‌گردد. جدال علم و دین در مغرب زمین به‌خاطر دنیا گرایی و فجایع در باب کلیسا و سستی مسیحیت تحریف شده، در نهایت به نفع علم تمام گردید. و علم به‌جای دین نشست و از آزادی و برابری انسان‌ها دفاع کرد.

« برای ویلسون » می‌گوید: بکارگیری علم بویژه در فعالیت‌های تولیدی و پیدایش و تحول فنون جدید از احساس وابستگی انسان به الهیات کاست، با شهرنشین شدن جامعه هر روز بخش‌های بیشتری از مردم به زیستن و گذراندن زندگیشان به طوری که پیوسته از دین و ماوراء الطبیعه دورتر می‌شد، خو گرفتند، جای‌گیر شدن انسان در محیطی که هر روز بیشتر از پیش مخلوق خود او بود به تدریج روش‌های جدید اندیشه شکل گرفت.^{۴۱}

این معرفت علمی تازه نه فقط تصویر انسان از جهان را تغییر داد بلکه به او بینش تازه‌ای از انسان و قدرت فوق العاده قوی برای تصرف هم بخشید. لذا نظیر آن تحول بنیادین که در عرصه شناخت و کنترل طبیعت رخ داد تحولی نیز در عرصه انسان‌شناسی، علم الاجتماع، اقتصاد، سیاست پدید آمد. این تحول منوط بود به ظهور اندیشه علمی.

سکولاریزم چیزی نیست جز علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع^{۴۲} « سیانتیسم » « scientism » و علم پرستی و تکیه بر علوم تجربی و اجتماعی که برگرفته از عقل بشری و یکی از مؤلفه‌های اصلی سکولاریزم است. بر اساس اندیشه‌ای سکولاریستی مجموعه علوم و معارف بشری، بویژه علوم تجربی برای تدبیر امور جامعه کفایت می‌کند و نیازی به احکام شرعی و دستورات دینی نیست.

ویژگی‌های این تفکر که مبتنی بر علم و دانش انسان است چنین ذکر گردیده است:

الف) حس گرایی

ب) اعتبار دادن به قضایای مبتنی بر تجربه و مشاهده و بی اعتبار دانستن گزاره‌های متافیزیکی و دینی

ج) تجربه و مشاهده تنها راه کشف واقعیت.

این ویژگی‌های مذکور نقش علم‌گرایی را در حاکمیت اندیشه سکولار در غرب روشن می‌سازد. زیرا بر اساس این دیدگاه دین و تعالیم دینی اعتبار ندارد و برای ساختن دنیا باید به علوم بشری مراجعه و از روش علمی استفاده شود نه از دین. و در سکولاریزم علم جانشین وحی و تعالیم دینی است.^{۴۳}

« استانلی.ل.جکی » می‌گوید: بر وفق علم زندگی یا اصالت علم، گزاره‌ها فقط به میزان پیوندشان با کمیت یا امور واقعی تجربی، محتوای حقیقی و صادق دارند.^{۴۴}

« هامیلتون » می‌گوید: شک نیست که گسترش علم به تضعیف دین کمک کرده است، از زمانی که علم حیثیت پیدا کرد و مبنای بسیاری از جنبه‌های زندگی بشر قرار گرفت، دیدگاه‌های مذهب درباره‌ی جهان مورد تردید قرار داد.^{۴۵}

« دان کیویت » در این باره می‌نویسد: هرچه پیکر دانش و فنون علمی کتونی بشر تناورتر و نیرومندتر می‌شود علم بیشتر و بیشتر در بخش‌های حیات به‌جای دین وظیفه توضیح رویدادها را بر عهده می‌گیرد. حتی در رشته‌هایی چون اقتصاد، علوم تجربی و روان‌شناسی که موضع دقیق علمی آن‌ها قطعی نیست، در عمل شیوه تفکر دنیوی، سودا گرانه و ابزاری غلبه یافته است.^{۴۶}

« کانت » فیلسوف معروف آلمانی با طرح فلسفه استعلای و نقد عقل نظری و مقولات دوازده گانه، قلمرو دین را از قلمروی علم جدا کرده می‌گوید: علم و دین حوزه‌های بکلی متفاوتی را در بر دارند و وظایف‌شان جداگانه است، حوزه معرفت متعلق به علم است و علم آزادی کامل در کشف و کاوش این حوزه، با روش‌های خود دارد و وظیفه دین راهنمایی و روشنگری اشیاء اخلاقی و آرامش بخشیدن هرچه جامع‌تر به آن است.^{۴۷}

۵-۳- اومانیسیم

اومانیسیم یک اصطلاح نو ظهور در قرن نوزدهم بود، (اصطلاح آلمانی humanisms) برای اولین بار در سال ۱۸۰۸ برای اشاره به نوعی تعلیم و تربیت وضع شد که بر توجه بر آثار humanism کلاسیک یونانی و لاتین تأکید داشت در انگلستان واژه اومانیسیم اندکی بعد مطرح شد. اولین سندی که این اصطلاح در آن به کار رفت، آثار و نوشته‌های « دوئل کالبریج تیلر » در سال ۱۸۱۲ است. تیلر در این اشاره واژه اومانیسیم را در مورد نگرش مسیح‌شناسانه به کار برد که همان اعتقاد به کاملاً انسان بودن حضرت مسیح است.

اومانیسیم که اصالت انسان و یا انسان‌گرا معنا شده است، مکتب و نظام فکری است؛ که بر اساس آن انسان نباید در دین و ایمان به دنبال حقیقت و حل مشکلات و پاسخ به مسائل زندگی بگردد؛ بلکه باید با تکیه بر توانایی‌های خویش، دنیایش را آباد نماید. از نظر این شیوه‌ای فکری شناخت و معرفتی مبتنی بر تولید شخصی اعتبار دارد.

« آلن بیرو » در فرهنگ علوم اجتماعی می‌گوید: انسان‌گرایی اصطلاحی است بسیار متداول در علوم انسانی، ولی با معنای گوناگون و در مواردی متناقض انسان‌گرایی به‌طور کلی و بدون تصریح کافی جریان فکری است که در آن تأکید بر ارزش‌های خاص انسان در برابر ارزش‌های مادی، اقتصادی، فنی و یا ارزش‌های دینی و فوق مادی دارد و تأکید بحث بر این نکته که تنها انسان معیار سنجش همه چیز است نوعی انسان‌گرایی است. به‌طور قطع به همان اندازه که طرز تفکر راجع به انسان و سرنوشت او تنوع می‌یابد همان قدر نیز انسان‌گرایی صور گوناگون می‌یابد، مثل انسان‌گرایی دوره رنسانس مسیحی.^{۴۸}

« کریستلر » اومانیسم را نهضت فرهنگی و تربیتی می‌داند که به طور اساسی به ارتقای فصاحت و بلاغت در شکل‌های مختلف می‌پردازد و توجه و اعتنا به اخلاق، فلسفه، سیاست در درجه دوم اهمیت قرار دارد، معنا و مفهوم اومانیست بودن بیش از هر چیز به توجه به فصاحت و بلاغت بستگی دارد و پیوند آن با سایر موضوعات اتفاقی است.^{۴۹}

برنامه ادبی و فرهنگی « اومانیسم » را می‌توان در این شعار خلاصه کرد. با بازگشت به سرچشمه‌های اصلی وضعیت نا به سامان قرون وسطی باید پشت سر نهاده شود تا شکوه و عظمت فکری و هنری دوره کلاسیک احیاء شود. باید فیلتر و صافی قرون وسطی چه در زمینه متون رسمی و قانونی و چه در مورد کتاب مقدس کنار گذاشته شود تا مستقیماً به متون اصلی دسترسی یافت. این نهضت تجسم فلسفه جدید در دوره رنسانس بود که ظهورش واکنشی در برابر حکمت مدرسی به شمار می‌رفت. این تفکر اومانیستی در جهان غرب که با اصالت‌های دین و اندیشه‌ای خدا محوری تعارض داشت از نظر نمود و بروز در عرصه‌ی اجتماعی دو شکل متفاوت داشت.

شکل نخست آن deism بود که دین را منهای حقایق و احکام وحیانی می‌پذیرفت و وجود خدا را به‌عنوان موجود ماوراء الطبیعی که پس از آفریدن جهان آن را به حال خود رها کرده معرفی کرد. شکل دیگر آن « ایتم » بود که آشکارا وجود خدا را انکار می‌کرد و طرفدار الحاد و بی‌دینی بود.^{۵۰}

بنابراین اومانیسم مکتبی است بشرگرا در شکل افراطی آن. یعنی بشرگرایی اساس و محور جهان‌بینی آن را تشکیل می‌دهد و با جهان‌بینی دینی که خدا گرایی اساس و محور آن است ناسازگار است.

از این رو می‌توان گفت اومانیسم یکی از میثاتی نظری سکولاریزم است زیرا جوهر و روح اومانیسم که عنصر مشترک نحله‌های اومانیستی را تشکیل می‌دهد محور و معیار قرار گرفتن انسان برای همه چیز است.^{۵۱}

با حاکمیت یافتن اندیشه انسان‌گرایی به شکل افراطی آن در فرهنگ اروپایی که هدف مهم زمینی کردن و سرانجام بی‌اعتبار کردن آن بود، دین از عرصه حیات اجتماعی، سیاسی... بشر غربی کنار رفت و انسان جایگزین خدا شده و محور همه ارزشها و غایت تمام امور قرار گرفت.

۵-۴- آزادی خواهی (لیبرالیسم)

طی چند قرن سلطه و حاکمیت تکتازانه‌ی اربابان کلیسا در مغرب زمین، همه مذاهب رقیب حتی خرده‌گرایش‌های مذهبی ناسازگار با مشرب و روش پاپ تحدید و تهدید شدند و هر

اندیشمندی اندیشناک سرنوشت خویش بود و هر دانشور از محاکمه تفتیش عقاید در تشویق و نگرانی به سر می‌بردند و این رفتار مستبدانه سبب تقابل دین و آزادی‌های مشروع انسانی گردید. انسان غربی رهایی خود را در رهایی از سلطه کلیسا می‌پنداشتند. بر همین اساس اندیشه‌های لیبرال و آزادی خواهی در غرب شکل گرفت.

لیبرالیسم در اصل یک فلسفه انگلیسی است که در اواخر قرن هجدهم میلادی پدید آمد، سپس با فلسفه فرانسوی و آلمانی در آمیخت و شکل اولیه آن تا حدی تغییر کرد. لیبرالیسم در معنای وسیع آن عبارت است: از اعتقاد به این که انسان آزاد به دنیا آمده و صاحب اختیار و اراده است و مجاز است به هر اندازه که برای او امکان پذیر است آزادانه زندگی کند، از این رو لیبرالیسم را فلسفه آزادی خواهی خوانده‌اند.

فلسفه لیبرالیسم و آزادی خواهی در عرصه‌های سیاست، فرهنگ و اخلاق با آرمان‌های متعالی انسانی و تعالیم و احکام تربیت دین تضاد آشکار دارد.

اینان یا دین را به کلی انکار می‌کنند یا دست به تحریف آن زده و به گونه‌ای تفسیر و تاویل می‌کنند که با تفکر لیبرالیستی سازگار باشد که شیوه آن همان سکولاریزم و کنار نهادن دین از صحنه‌های اجتماع و سپردن تنظیم خط و مشی قوانین اصلی و فرعی جامعه با علم و تجربه بشری منهای قوانین و دستورات دینی است.^{۵۲}

۵-۵- نسبت گرایی:

یکی از مبانی نظری سکولاریزم نسبت گرایی است هم در عرصه ارزش‌های اخلاقی و هم در قلمرو معرفت بشری. در توجیه این نسبت گرایی اخلاقی و معرفتی استدلال سکولارها این است که چون بشر هم فهم‌شان محدود است و خطا پذیر.

بنابراین ارزش‌های مطلق و کلی و ثابت نداریم و ادراکات انسان‌ها محدود و موقتی و نسبی است. هیچ فهم و معرفتی را نمی‌توان به طور مطلق خوب و بد نام نهاد.

۵-۶- سنت ستیزی:

یکی از مبانی فکری سکولاریزم سنت ستیزی است. سکولاریزم در واقع رویکردی است به هرآنچه که جدید و نو است، و به این لحاظ باید گفت: تجدد و مدرنیسم از ویژگی‌های اصلی این ایدئولوژی است.

۶- اسلام و سکولاریزم:

هر چند سکولاریزم اندیشه ای غربی است که در بستر فرهنگ غرب و در آغوش مسیحیت ظهور کرده است؛ با این وجود این تفکر، در کشورهای اسلامی واقعیتی انکار ناپذیر است. اکنون مسأله سکولاریزم یا اندیشه جدایی دین از سیاست در مراکز سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع اسلامی به یک مناقشه جدی بدل و نظریه‌های گوناگون مطرح شده است. لذا برای روشن شدن موضوع بحث (رابطه اسلام و سکولاریزم) این قلم در صدد است محکم‌ترین استدلال‌های سکولاریست‌ها را، مبنی بر جدایی دین از سیاست بررسی کند و سپس به تعامل یا چالش‌های آن با دین مبین اسلام می‌پردازد:

۶-۱- دین با توسعه سازگاری ندارد.

عده‌ای از سکولارهای افراطی و مجذوب فرهنگ غرب بر این باورند که دین با توسعه و پیشرفت سازگاری ندارد. برای رسیدن به توسعه و پیشرفت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید اصلاحاتی که در غرب روند پیشرفت و ترقی را تسهیل کرد، در جوامع اسلامی، انجام شود.

نقد و نظر:

در نقد این نظر می‌توان گفت که دین به طور مطلق نه تنها مانع پیشرفت و ترقی انسان‌ها در امور عادی نیست؛ بلکه در طول تاریخ تمدن ساز بوده و خواهد بود. بسیاری از تمدن‌های بشری محصول دین و اندیشه‌های دینی است.

« ماکس وبر » جامعه شناس آلمانی بر این باور است که: جامعه غربی وقتی رشد و پیشرفت کرد که مذهب پروتستان را، پذیرفت، دعوت به زهد نه تنها مانع پیشرفت نیست بلکه عامل پیشرفت است. سده‌های ۱۲-۱۳ از سده‌های آخر قرون وسطی سرآغاز پیدایش و پرورش روشن‌فکری غربی است، به خصوص قرن ۱۳ سرآغاز تشکل‌های دانشگاهی و دانش‌جویی بوده است.^{۵۳} بعضی معتقد است پدیده روشن‌فکری و دانشگاه‌ها نه جدا، بلکه از کلیسا آغاز شده است.^{۵۴} بسیاری از اندیشمندان که نقش ماندگاری در ایجاد و پرورش تمدن در غرب داشته‌اند اهل دین و دینداری بوده‌اند. «آلبرت انشتین» می‌گوید: نیوتن فرد مسیحی بسیار پارسا منش بود، خداشناسی‌اش را بیشتر از علمش جدی می‌گرفت.^{۵۵}

برخی با نادیده انگاشتن نقش دین در پیشرفت‌های بشری و برجسته کردن بخشی از تاریخ غرب، که عملکرد کلیسا سبب گردید دین در برابر علم و دانایی قرار گیرد، چنین نتیجه می‌گیرند که علت انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان، دخالت دین در امور دنیوی است. در حالی که چنین تلقی از دین اسلام غلط است و قیاس دین اسلام با مسیحیت تحریف شده قیاس مع الفارق می‌باشد:

دین اسلام، جامع و پویا است و با پیشرفت و تکامل اجتماعی و فرهنگی و... کاملاً هماهنگ است. از بدو ظهور تا کنون تغییرات شگرفی در زندگی بشر ایجاد کرده است. روزگاری که ظلمت و تاریکی بر همه جا سایه افکنده بود مسلمانان جنبش و تحول بزرگی در جهان ایجاد کردند و تمدن عظیم و با شکوهی را، بنا نهادند که قرن‌ها بشر از فیض وجود آن بهره‌مند بود.

«مونتگری وات» می‌گوید: اگر انسان تمام جنبه‌های درگیری اسلام و مسیحیت در قرون وسطی را در نظر بگیرد روشن خواهد شد، که تأثیر اسلام بر جامعه مسیحیت بیش از آن است که معمولاً شناسایی می‌شود. اسلام نه تنها در تولیدات مادی و اختراعات تکنولوژی اروپا شریک است و نه تنها اروپا را از نظر عقلانی در زمینه‌های علم و فلسفه برانگیخت بلکه اروپا را واداشت تا تصویر جدیدی از خود به وجود آورد.^{۵۶} وی می‌گوید: وظیفه ما اروپائیان است که هم‌چنان بر مدیون بودن عمیق خودمان به عرب و جهان اسلام اعتراف کنیم.^{۵۷}

«جواهر لعل نهرو» درباره نقش دین اسلام، در پیشرفت جامعه بشری می‌نویسد: «شگفت‌انگیز است که این نژاد عرب، در طول قرون دراز انگار در حال خفگی به سر می‌بردند و ظاهراً از آن چه در سایر نواحی اتفاق می‌افتاد بی‌خبر بود؛ ناگهان بیدار شد، با نیرو و قدرت شگرفی دنیا را تهدید کرد و زیر و رو ساخت. سرگذشت عرب‌ها و داستان این‌که چگونه به سرعت در آسیا، اروپا و آفریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی به وجود آوردند یکی از شگفتی‌های تاریخ بشری می‌باشد. نیرو و فکری که عرب‌ها را بیدار ساخت و اینان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت، اسلام بود.^{۵۸}

مسلمانان در طول چند قرن چنان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، و اجتماعی پیشرفت نمودند که در دنیای آن روز نظیر نداشت و حتی تمدن کنونی اروپا و غرب بیش از هر چیز دیگر از آن مایه گرفته است.

«گوستاو لبون» فرانسوی می‌گوید: تا مدت پانصد سال مدارس اروپا روی کتب و مصنوعات مسلمین، دایر بود و همان‌ها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده و وارد عرصه تمدن نمود. ما وقتی که به تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان نظر می‌افکنیم، می‌بینیم: هیچ ملتی نیست که در این مدت کم بیش‌تر از آن‌ها ترقی کرده باشد.^{۵۹}

«دکتر ماکس میرهوف» درباره عظمت تمدن اسلامی می‌نویسد:

ذخایر علم و دانش ملل اسلامی، اکنون رفته رفته آشکار می‌گردد و مورد استفاده عموم قرار می‌گیرد.^{۶۰}

روزگاری بود که بی‌سواد و جهل در اروپا جزء افتخارات شمرده شده و رجال و شخصیت‌های اروپا به نداشتن خط و سواد افتخار می‌نمودند مسلمین در کشورهای خود دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های علمی داشتند و تنها در کتابخانه بیت الحکمه بغداد چهار میلیون کتاب وجود داشت و فقط «اسپانیا» سالیانه هفتاد هزار جلد کتاب تألیف و تهیه می‌نمودند و از لحاظ اقتصادی در چنان رفاهی بودند که می‌گوید: در اوایل قرن دوم در تمام مناطق اسلامی آفریقا حتی یک فقیر پیدا نمی‌شد.^{۶۱}

اسلام با به رسمیت شناختن نیازهای فردی و اجتماعی و وضع قوانین و راه‌کارهای، به منظور تأمین آن‌ها، موضوع توسعه را در عرصه‌های مختلف مادی و معنوی مورد توجه و اهتمام قرار داده است.

در متون دینی، همواره انسان‌ها به تلاش و کوشش در جهت آبادانی و پیشرفت در زمینه‌های مختلف اقتصادی و علمی ترغیب گردیده است. ما در این‌جا تنها به شماری از دستورات دین مبین اسلام در این زمینه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- «هو أنشأكم من الأرض و أستمركم فيها»^{۶۲}

(اوست که شما را از زمین پدید آورده است و از شما خواست در آن آبادانی کنید).

۲- «و لقد مکنناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلاً ما تشکرون»^{۶۳}

(و قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم اما چه اندک سپاس می‌گذارید).

۳- «هو الذی جعل لکم الارض ذللاً فأمشوا فی مناکیها و کلوا من رزقه و ألیه النشور»^{۶۴}

(اوست که زمین را رام شما گردانید. پس بر روی آن سیر کنید و از روزی خدا بخورید و رستخیزی به سوی اوست).

۴- «آلم تروا أن الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الأرض و أسبغ علیکم نعه ظاهرةً و باطنة»^{۶۵}

(آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است رام شما کرده است و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی شما ارزانی داشته).

اسلام مردم را به کار و افزایش و بهبود تولید تشویق می‌کند. خداوند می‌فرماید:

« و قل أعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون »^{۶۶}

(بگو عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید).

یکی از مهم‌ترین مسائلی که حضرت امام علی(ع) به عنوان یکی از رهبران بزرگ اسلام در نهج البلاغه بدان پرداخته توسعه و سازگاری و آبادانی است. در مقدمه عهد نامه‌ای که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) هنگام نصب مالک بن حارث اشتر نخعی به ولایت مصر برای وی نوشت چنین آمده است: (این فرمانی است از علی امیر المومنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد تا خراج آن جا را جمع و با دشمنانش بیکار کند و مردم مصر و آباد کردن شهرهای آن را سامان دهد).^{۶۷} در نامه امام (ع) وظایفی را که مالک به عنوان والی به عهده دارد مشخص کرده است. که یکی از آن‌ها آباد کردن سرزمین مصر است.

امام (ع) در نامه‌اش به محمد بن ابی بکر به هنگام سپردن ولایت مصر به وی می‌گوید: (برای افراد این جوامع باید لذت‌های حلال دنیا در حدی که آن‌ها را کفایت و بی‌نیاز سازد تأمین و فراهم شود. آن‌ها باید بالاترین سطح مسکن و خوراک و لباس و وسایل ارتباطی و سایر نیازهای حلال زندگی بهره‌مند باشند).^{۶۸} بنابراین، این تفکر که دین اسلام عامل رکود و عقب ماندگی مسلمانان است ناشی از جهل و غرض ورزی و ناآگاهی است. اگر امروز مسلمانان دچار عقب ماندگی هستند و در جهت رسیدن به توسعه و پیشرفت با موانع و چالش‌هایی مواجه اند، ناشی از عوامل دیگری است مانند:

الف) دوری از آموزه‌ها و تعالیم اسلامی

ب) فرقه گرایی و تعصبات جاهلانه

ج) فعالیت‌های تخریبی دشمنان اسلام

د) خود باختگی و از دست دادن اعتماد به نفس

۶-۲- دین ثابت و نیازهای انسان متغیر است:

بر مبنای این استدلال، دین به دلیل ثابت بودن، قابلیت تطبیق بر نیازهای متغیر بشر را ندارد و نمی‌تواند نیازمندی‌های مختلف جوامع بشری را برآورده سازد؛ زیرا دین به امور ثابت و لا یتغیر می‌پردازد و روابط اجتماعی و حکومت‌ها، قلمرو متغیرها و امور سیال است.

دکتر مهدی حایری یزدی می‌گوید: سیاست و حکومت مربوط به حوزه تغییرات است در حالی که حوزه دین امور ثابت و احکام ثابت است و در مورد اجرای احکام فقهی هم بر آن است که احکام الهی تغییر ناپذیرند در حالی که آن‌چه مربوط به حکومت است، یعنی سیاست مدرن، متغیر است. از

این رو، سیاست مدرن از احکام الهی خارج می‌باشد.^{۶۹} وی با بیان این‌که حکومت و تدابیر امور مملکتی با کلیات و فرامین وحی الهی متفاوت است؛ می‌گوید: حکومت و تدبیر امور مملکتی که عبارت است از: تمشیت امور روزمره مردم و نظام اقتصادی و امنیتی آن‌ها است، هم از شاخه‌های عقلی عملی و از موضوعات جزئیه و متغیر به شمار می‌روند که پیوسته در حال نوسان و دگرگونی می‌باشد، این نوسان‌ها و دگرگونی‌ها که در موضوعات حسی و تجربی دائماً اتفاق می‌افتد، قهراً وضع و رابطه‌ی آن‌ها را با کلیات و فرامین وحی الهی متفاوت می‌سازد و تشخیص صحیح موضوعات تجربی به عهده خود مردم است.^{۷۰}

آقای یوسف اشکوری درباره‌ی این‌که دین یک امر ثابت است و حکومت به عنوان یک نیاز، در حال تغییر و تحول است می‌گوید: هرگز در اسلام حکومت به عنوان یک امر دینی عنوان نشده است. البته روایاتی درباره‌ی اهمیت و نقش حکومت و صفات زمامداران... در منابع روایی ما وجود دارد. اما گفتن ندارد که این نوع روایات مثبت امر حکومت به عنوان یک عقیده یا حکم و عمل دینی نیست، از همه این‌ها گذشته حکومت به لحاظ شکل و محتوی یک پدیده بشری و همواره در تحول است و کاملاً مقید به شرایط زمان و مکان است و طبیعتاً نمی‌تواند در شمار عقاید (توحید، معاد،...) یا احکام شرعی (نماز، روزه، ...) قرار گیرد. یعنی این دو (دین و حکومت) از یک جنس نیست.^{۷۱}

به اعتقاد برخی از سکولارها، دین اسلام گرچه در ابتدای امر به خاطر محدودیت‌های نیازمندی زمان توانسته با برنامه‌های ساده پاسخگوی همه مشکلات عصر خود باشد و نصف بیشتر مناطق جهان را تسخیر نماید اما وقتی که چهره زندگی عوض شد و تغییر و تحول اساسی در جوامع اسلامی پدیدار گردیده دیگر دین اسلام در امور تدبیر و سیاست پاسخگوی نیازهای مختلف جوامع بشری نمی‌تواند باشد.

«گوستاو لیون» محقق فرانسوی در این باره می‌گوید:

(نظامات سیاسی و اجتماعی عرب را که ما در اعداد اسباب ترقی وی قرار دادیم، در انحطاط هم باید آن را از عوامل مؤثر دانست این نظامات که در زمان پیامبر اکرم (ص) احتیاجات مردم را بر می‌آورد، چند قرن بعد در اثری بسط تمدن و به وجود آمدن احتیاجات تازه نتوانست کفایت ضروریات و احتیاجات آنان را بنماید. و چون قرآن علاوه بر احکام مذهبی و عادی مشتمل بر نظامات سیاسی و اجتماعی هم می‌باشد و نظر به وحی بودن آن تغییر و تبدیل مندرجات آن غیر ممکن است از این جهت نمی‌توانستند بر حسب احتیاجات وقت تغییر در نظامات آن بدهند.)^{۷۲}

بر اساس استدلال؛ سکولارها، چون ثبات دین، قابل انکار و زوال نیست، راه حل آن است که با پرهیز دین از دخالت در امور دنیوی از جمله سیاست، مرز این دو حوزه معرفتی را از هم جدا نمود،

و دین احاطه‌ی خود را از جامعه بر داشته و در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی... دخالت نکند و این امور را به دست خود بشر بسپارد.

نقد و نظر:

درست است که نسخ ناپذیری و جاودانگی از ضروریات قوانین اسلام است و به عنوان دین اکمل و خاتم، برنامه‌هایش برای همه‌ی زمان‌ها است، چون روی مصالح روحی و جسمی و رفع نیازمندی‌های همه‌جانبه بشر تنظیم شده است. اما سیستم قانون‌گذاری اسلام انعطاف‌پذیر است و در اسلام هم عناصر ثابت وجود دارد و هم متغیر، از خصوصیات اسلام است که اموری را که بر حسب نیاز زمان تغییر می‌کند، حاجت‌های متغیر را به حاجت‌های ثابت متصل کرده، یعنی هر حاجتی متغیر رای بسته است به یک حاجت ثابت، فقط مجتهد می‌خواهد که ارتباط را کشف کند و آن وقت دستور اسلام را بیان کند. و این همان قوه محرک اسلام است.^{۷۳}

اسلام مسائل مربوط به نیازمندی‌های ثانوی را که دائماً در حال تغییر و تحول است یا با بازکردن باب اجتهاد و تفویض تنظیم این نوع قوانین به کارشناسان اسلامی این مشکل را حل کرده است.

بوعلی‌سینا فیلسوف بزرگ اسلامی در این باره می‌گوید: کلیات اسلامی ثابت و لا تغییر و معین است ولی حوادث و مسائل زندگی نا محدود و متغیر است و هر زمان مسائل و مقتضیات مخصوص به خود را دارد؛ به همین جهت لازم است که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و عالم به منابع اسلامی و آگاه به مسائل و پیش‌آمدهای زمان، عهده دار اجتهاد و استنباط احکام مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند.^{۷۴}

شریعت اسلام از فرمول‌های جامد و غیر قابل تجدید نظر تشکیل نشده و در آن تمهیداتی برای تطبیق شریعت با مقتضیات زمان پیش‌بینی شده است، از این رو او همیشه می‌تواند مورد مطالعه و تجدید نظر قرار گیرد. باز گذاشتن باب اجتهاد یکی از راهکارهای عملی در جهت حل مشکلات حقوقی و... مسلمانان است و ثابت کرده است که حقوق اسلامی، زنده و پویا و با مقتضیات منطقی ناشی از پیشرفت زمان هماهنگ است.

هادوی تهرانی در این مورد می‌گوید: فقه اسلامی با توجه به عناصر جهان شمول و موقعیتی که در آن بعد ثابت و متغیر حیات فرد و جامعه را دارد، می‌تواند راهنما و مرجع باشد و وجود روش اجتهاد که شیوه معیار برای فهم دین است هم صحت و ایتقان برداشت‌های دین را تأمین می‌کند و هم امکان پاسخ به پرسش‌های جدید را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر کاربرد فقه و مراجعه به آن به

معنای علوم و دانش‌ها نیست بلکه به تناسب هر موردی باید به دانش‌های لازم در آن زمینه مراجعه کرد و در حوزه آموزه‌های متغیر دین، این علم است که نقش اصلی را در نحوه تحقق عناصر جهان شمول ایفا می‌کند.^{۷۵} برای نمونه به تألیفات علمای بزرگ معاصر اسلام در مورد موضوعات علمی جدید مراجعه کنید از جمله با مراجعه به کتاب الفقه و مسائل الطبیته آیت الله محسنی در می‌یابید که اسلام حرف زیادی برای گفتن در این موضوعات دارد.

کنگره حقوق تطبیقی ۱۹۳۲ در لاهه حقوقی اسلامی را یکی از منابع قانون گذاری به رسمیت شناخت و آن را قانونی زنده و پویا و شایسته تحول برشمرد.

کنگره وکلای بین المللی دادگستری که در سال ۱۹۴۸ در لاهه تشکیل گردید توصیه نمود که در زمینه حقوق تطبیقی اسلام مطالعاتی انجام گیرد و از آن‌جا که شریعت اسلام خاصیت انعطاف پذیری دارد این گونه پژوهش را مورد تشویق قرار می‌دهد.

هسته حقوق اسلامی که در انجمن بین المللی حقوق تطبیقی در سال ۱۹۵۱م در پاریس تشکیل شد، اعلام کرد: اصول فقه اسلامی دارای ارزش‌های حقوقی است و شریعت اسلام با داشتن مکتب‌های فقهی مختلف می‌تواند نیازمندی‌های جهان معاصر را تأمین نماید.

بنابراین، این گزاره که دیانت مختص عرصه‌های ثابت و کلی بوده و سیاست و حکومت صرفاً مربوطه به عرصه‌های متغیر است، نادرست و قابل نقد می‌باشد. زیرا تمام نظام‌ها و مکاتب سیاسی در کلیه اعصار دارای اصول و مبانی کلی و ثابت بوده و می‌باشد. دین اسلام هم از این قاعده مستثنا نیست. در اسلام این اجازه به فقها و علمای دین داده شده که با تغییر موضوعات و بنا به مقتضیات زمانی و مکانی، فتاوی جدید بدهند و احکام متناسب با تغییر موضوعات ارائه نمایند. استدلال سکولارها مبنی بر ضرورت عدم دخالت دین در امور دنیوی در صورتی قابل قبول است که تمام مقررات و قوانین دین ثابت و غیر قابل تغییر باشد، در حالی که دین اسلام هم دارای مقررات ثابت و هم دارای اصول و مقررات تغییر ناپذیر است مقررات و قوانین متغیر در اسلام پاسخگوی نیازهای متغیر اسلام است. پس نه سیاست و نه دیانت هیچ کدام صد در صد ثابت و کلی و یا متغیر و جزئی نیست.

۶-۳- دین مربوط به آخرت است و سیاست مربوط به زندگی دنیوی:

یکی از استدلال‌های سکولارها مبنی بر جدایی و عدم پیوند دین و سیاست این است که: دین به عالم آخرت مربوط می‌شود اما سیاست امر دنیوی است. مهدی بازرگان می‌گوید: دین برای اصلاح آخرت آمده است و اگر چیزی به این جهان از ناحیه دین می‌رسد تبعی است.

هیچ یکی از آیات قرآن و آموزه‌های دینی نشان نمی‌دهد که اسلام برای اصلاح امور دنیوی مسلمانان آمده است.^{۷۶}

دکتر سروش در این مورد می‌گوید: دین اساس امر آخرتی بوده است و برای آباد کردن آخرت بشر آمده است به زندگی دنیا و امور دنیای و اجتماعی او کاری ندارد و آن را به علم و عقل و تدبیر خود انسان‌ها سپرده است و باید حداقلی از دین انتظار داشته باشیم و حوزه دین را در حوزه آخرتی محض بدانیم... بنابراین سیاست که امری دنیایی است در منطقه حاکمیت دین نیست، باید درباره آن به سراغ عالمان اجتماعی و سیاستمداران رفت و فقیهان را حق دخالت در آن نیست و ورود آن‌ها در امور سیاسی و دخالت در آن هیچ مبنای منطقی درستی ندارد.^{۷۷}

« فرح انطون » یکی از سکولارهای افراطی و مخالف حضور دین در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و... بر این باور است که: وظیفه سلطه دینی دخالت در امور دنیوی نیست زیرا ادیان برای تدبیر آخرت تنظیم شده است نه برای تدبیر دنیا.^{۷۸}

بر اساس این دیدگاه می‌توان گفت: سیاست یک امر عرفی، مدنی و عقلی و علمی است و انسان از این جهت که یک موجود اجتماعی است حق زندگی دنیوی دارد و هیچ‌گونه تضاد بین دین و سکولاریزم وجود ندارد چون آن دو، در دو حوزه متفاوت سخن می‌گویند، یکی به امور دنیایی می‌پردازد یکی به امور آخرتی.

نقد و نظر:

بر خلاف تفکر سکولارها که حوزه دین را آخرتی می‌پندارد، متون دینی و آموزه‌های اسلام نشان دهنده‌ی این واقعیت است که اسلام هم به دنیا توجه دارد و هم به آخرت. دنیا و آخرت به عنوان دو نقشه از یک هستی واحد چنان به هم آمده و باهم سازگاری یافته‌اند که گویی هر یک ضامن دیگری است. از نظر اسلام دغدغه و توجه به آخرت زندگی دنیوی را معنا و سامان می‌بخشد. سیره پیشوایان دینی این حقیقت را آشکار می‌سازد که آنان با دنیا به طور مطلق مخالف نبودند حتی محبت و علاقه به آن، که تمایلی فطری است، مذموم شمرده نشده است بلکه وابستگی به دنیا مذمت شده است، زیرا باعث راکد ماندن دیگر ابعاد وجودی انسان از مسیر رشد و تعالی می‌گردد.

شخصی در حضور حضرت علی (ع) شروع به مذمت دنیا کرد، وی شنیده بود که علی دنیا را مذمت می‌کند و خیال می‌کرد که حضرت با مظاهر طبیعت مخالف است، نمی‌دانست که او دنیا پرستی را مذمت می‌کند، حضرت علی (ع) فرمود: (ای کسی که فریب دنیا را خورده‌ای و به دروغ- هایش دل باخته‌ای؟ آیا هم فریفته دنیا هستی و هم آن را نکوهش می‌کنی؟ آیا تو بر دنیا جنایت

کرده‌ای یا دنیا بر تو جنایت کرد؟ کی دنیا عقل از سرت ربود یا تو را فریب داد؟ بعد به تفصیل درباره خوبی‌های دنیا سخن گفت و فرمود: دنیا تجارت خانه‌ی اولیاء خداست. باید دنیا باشد تا انسان با عبادت الهی و یافتن تکامل لیاقت کسب رحمت الهی را پیدا کند. آن جهت از دنیا که عیب دارد در واقع عیب تو است که دل به آن می‌بندی و غافل می‌شوی.^{۸۹}

روزی زن عثمان بن مظعون به عنوان شکایت نزد رسول خدا (ص) رفت و عرض کرد یا رسول الله عثمان روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها شب زنده‌داری می‌کند. پیامبر اکرم (ص) با شنیدن این سخن با حال غضب نزد عثمان رفت، دید او در حال نماز است، وقتی رسول خدا (ص) را دید، دست از نماز کشید. پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: خداوند مرا بر آئین رهبانیت و ترک دنیا مبعوث نکرده است بلکه بر دین آسان و معتدل برانگیخته است.^{۹۰}

در روایتی، ابو عمر شیبانی می‌گوید: امام صادق (ع) را دیدم که لباس خشن پوشیده و با بیل کار می‌کرد و عرق می‌ریخت. گفتم قربانت گردم بیل را به من بدهید بگذارید من جای شما کار کنم. او در پاسخ فرمود: دوست دارم برای تأمین معاش زندگی رنج گرمای خورشید را تحمل کنم.^{۹۱} در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم:

« نعم العون الدنيا على طلب الآخرة »^{۹۲}

(دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت).

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: آن که دنیا را برای آخرت یا آخرتش را برای دنیایش ترک کند از جرگه مسلمین خارج است.^{۹۳} آیات زیادی در قرآن وجود دارد که بر پیوند دنیا و آخرت و اجتماعی بودن دین اسلام تأکید دارد.

« فمن يعمل مثقال رزة خیراً یره و من یعمل مثقال رزة شراً یره ».^{۹۴}

(پس هر کس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند هر کس ذره‌ای کار بد انجام دهد آن را می‌بیند.)

همواره مؤمنان را برای قیام برای خداوند و قسط و حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه و تأمین و تحکیم برادری و شفقت دعوت می‌کند:

الف- « یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط. »^{۹۵}

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید).

ب- « لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط. »^{۹۶}

(براستی که ما پیامبران را با دلایل محکم فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را اقامه کنند.)

ج- « و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر».^{۸۷}

(باید از میان شما جمعی به نیکی و امر معروف و نهی از منکر کند.)

د- « انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم».^{۸۸}

(مؤمنان برادر یکدیگرند پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید.)

ه- « و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما».^{۸۹}

(هر گاه دو گروه مؤمنان با هم به جنگ و نزاع پردازند آن‌ها را آشتی دهید.)

از این آیات قرآن و روایات به‌خوبی بدست می‌آید که اسلام یک دین اجتماعی است و با ترک دنیا و رهبانیت و گریز از اجتماع و ترک همه مسئولیت‌های اجتماعی به‌طور جدی مخالف است.

اما پیدایش چنین نگرش انحرافی در جوامع اسلامی متأثر از آن چیزی است که در غرب اتفاق افتاد یعنی دین و دنیا در برابر هم قرار گرفت، کم کم مکتبی شبیه رهبانیت مسیحی به نام تصوف در جوامع اسلامی پدید آمد و گروهی به نام عباد و زهاد در کنج خانه‌ها، فارغ از مسئولیت‌های اجتماعی به عبادت و ریاضت پرداختند و از همه لذایذ دنیا خود را محروم ساختند. در حالی که از نظر اسلام مسیر تعالی و رستگاری آخرت، از طریق حضور مثبت در دنیا و مشارکت فعال در اجتماع میسر می‌گردد. اهتمام جدی دین اسلام به حیات سیاسی و اجتماعی بشر نشان دهنده این حقیقت است که ارتباط تنگاتنگی میان نظام معیشتی و نظام اخروی برقرار است و دین علاوه بر سعادت اخروی در تأمین سعادت دنیوی بشر نیز رسالت دارد. استدلال کسانی که رسالت دین را راهنمای انسان به خوش‌بختی که در جهان آخرت به دست می‌آید می‌شمارد، راه و رسم زندگی این جهان را خارج از قلمرو دین و اندیشه سکولاریزم را منافی دین نمی‌دانند، فاقد مبنای علمی و دینی می‌باشد.

۶-۴- ترکیب دین و سیاست به ضرر آزادی اندیشه و بیان است.

یکی از استدلال‌های سکولارها مبنی بر جدایی دین از سیاست و حذف دین از حضور در زندگی سیاسی و اجتماعی و... جامعه این است که تلفیق دین و حکومت به ضرر آزادی اندیشه و بیان است و دولت دینی در برابر اندیشه و حرکت‌های فکری ایستادگی می‌کند، زیرا هستی، زندگی، انسان و تاریخ را به چیزی تفسیر می‌کند که خود آن‌ها می‌پندارند. چه بسا اندیشمندان و متفکران زیادی دچار حالت تأسف بار می‌شوند. آن‌گاه اگر از فرضیه‌هایی سخن بگویند که با حقایق دین

مخالف باشد یا بحث‌های‌شان به نتایج منتهی شود که با این حقایق مخالفت کند، چنان‌که تاریخ از گرفتاری‌های چنین دانشمندان پر است.^{۹۰}

« فرح انطون » می‌گوید: ارزشمندترین و با اهمیت‌ترین چیز آزاد ساختن اندیشه‌ی انسانی از قید و بند به‌خاطر خدمت به آینده انسانیت است. رسیدن به برابری مطلق با قطع نظر از مذهب و اعتقاد برای فرزندان این امت میسر نیست مگر با از بین بردن دیوارها و موانع، با تشکیل حاکمیتی که تابع هیچ مذهبی نباشد.^{۹۱}

« محمد قطب » درباره اندیشه سکولارها می‌گوید: آن‌ها بر این باورند که پیاده کردن اسلام برای مردم آزادی برای رسیدن به حقوق سیاسی و به جناح مخالف فرصت بیان مواضع را نمی‌دهد، و به افکار و اندیشه دیگران احترام قایل نیست.^{۹۲}

نقد و نظر:

موضع گیری اسلام در برابر پیشرفت‌های علمی بشر و آزادی بیان و اندیشه در طول تاریخ، نشان می‌دهد که چنین اتهامی هرگز متوجه اسلام نیست در یک حاکمیت مبتنی بر اسلام در حوزه مباحثات که تکلیف شرعی درباره آن‌ها وجود ندارد هیچ محدودیتی بر آزادی اندیشه اعمال نمی‌شود. روزگاری که عده‌ای از دانشمندان اروپا در اثر اظهار عقیده و نظریات علمی متهم به جنون و دیوانگی و جن زدگی شده و در گوشه زندان‌ها به سر می‌بردند و یا از طرف کشیشان تکفیر شده و به فجیع‌ترین وجه به دار آویخته و یا در آتش سوزانده می‌شدند، اسلام بزرگ‌ترین دانشمندان را تربیت نمود. چنین نگرش و توجه به خدمت دانش و اندیشه و دانشور مجالی برای خطور شبهه تقابل علم و دین نمی‌دهد. تعامل و سازگاری علم و دین در اسلام شاهکار بی‌مثالی است که بنای عظیم تمدن را در انداخت. چنان‌که جرجی زیدان می‌گوید: هر جا اسلام حکومت می‌کرد علم و ادب به سرعت پیشرفت می‌نمود.^{۹۳}

بر خلاف پندار کسانی که اسلام را مانع و مخالف اندیشه و آزادی بیان می‌پندارند، اسلام انسان را از هر گونه اسارتی رهانیده، زنجیرها را گسست و همواره انسان‌ها را به تفکر و اندیشه فراخوانده، زیرا اسلام اندیشه را میراث گران‌بهای انسانی می‌داند که محصول مشترک همه ملت‌ها است، بزرگ‌ترین شاهد و گواه بر این مدعا تعداد زیاد، آرای سیاسی و فرقه‌های کلامی و دینی و مکاتب اجتهادی در اسلام است.

اما عقیده و اندیشه‌ای در اسلام آزاد است که با کرامت، عزت و شرافت انسان سازگار باشد، به همین دلیل با بت پرستی مبارزه کرد که بت پرستی منافعی‌شان و شرف و عقل و شعور انسان است،

در واقع می‌توان گفت، اسلام به آزادی تفکر و اندیشه‌های انسان اصالت بخشید. و آنچه را که مخالف کرامت و اخلاق و عدالت باشد ممنوع اعلام کرد.

۶-۵- عدم تشکیل حکومت از طرف پیامبر (ص)

یکی از مهم‌ترین استدلال کسانی که معتقد به جدایی دین از سیاست هستند، این است که پیامبر اسلام (ص) به عنوان بنیان‌گذار دین اسلام حکومت تشکیل نداده است و بر فرض که پنداریم که حکومت تشکیل داده است هیچ ربطی به رسالت پیامبر (ص) ندارد. یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این نظریه، علی عبدالرزاق است که در کتاب به نام الاسلام و اصول الحاکم دیدگاه اش را مطرح کرد. وی می‌گوید: سیستم اجرایی و نظامی دوران پیامبر (ص) در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، بی‌تردید مظاهری از حکومت و حکمرانی در رفتار پیامبر (ص) و در دوران ایشان به چشم می‌خورد مثل نصب برخی از اصحاب برای تصدی قضا در بلاد اسلامی، غزوه‌ها و سریه‌ها، امور مالی همچون جمع‌آوری زکات جزیه و غنایم و جزء آن‌ها، برخی از مظاهری حکمرانی به شمار می‌رود اما این نمونها آن قدر روشن نیست که برای ما، چارچوب و ساختار حکومتی پیامبر (ص) را تبیین کند، با این همه اگر تصدی حکومت توسط پیامبر (ص) روشن شود باز این پرسش مهم پیش می‌آید که آیا تصدی این گونه امور توسط پیامبر (ص) بخشی از رسالت ایشان بوده است یا شأن دنیوی و خارج از رسالت و قلمرو وحی،^{۹۴} وی با انکار هم داستانی میان حکومت و رسالت پیامبر (ص) می‌گوید:

«أنت تعلم أن الرسالة غير ملك و أنه ليس بينهما شي من التلازم بوجه من الوجوه و أن الرسالة مقام و الملك مقام آخر فكم من ملك ليس نبياً و لا رسولاً و كم لله جل شأنه من رسول لم يكونوا ملوكاً بل إن أكثر من عرفنا من الرسل إنما كان الرسل فحسب... فهل كان محمد(ص) ممن جمع الله له بين الرسالة و الملك أم كان رسولاً غير ملك، لا نعرف لأحد من العلماء رأياً صريحاً في ذلك البحت و لا نجد من تعرف الكلام فيه.»^{۹۵}

وی به روشنی در این کتاب بیان می‌کند که رسالت و نبوت غیر از حاکمیت و پادشاهی است و پیامبری و حاکمیت دو مقام است و در تاریخ پیامبرانی داریم که حاکم نبوده‌اند مثل حضرت عیسی (ع) و کم پیامبری داریم که دو مقام در او جمع شده باشد.

وی با طرح این پرسش که: اگر رسول خدا (ص) دولت سیاسی بنیان گذاشت یا بنیان‌گذاری آن را آغاز کرد پس چرا حکومت وی از بسیاری از ارکان و پایه‌های حکومت و دولت خالی است چرا نظام آن حضرت را در تعیین قاضیان و والیان نمی‌شناسیم؟ چرا آن حضرت با مردم درباره نظام

مملکت داری و شورا سخن نگفت: اگر تأسیس دولتی جزئی از مأموریت پیامبر (ص) بوده است چگونه امر دولت را در میان مسلمانان مجسم رها کرد تا آنجا که بعد از او بلافاصله مسلمانان به کشتن یکدیگر بازگشتند. چگونه او مسأله جانشینی را یاد آور نشد؟ در حالی که صاحبان قدرت در تمام زمانها و مکانها، حل و فصل این مسأله را وظیفه اول خود می‌دانند. چرا از چیزی که مسلمانان را در چنین وضعیتی هدایت می‌کند غفلت کرد؟ و آن‌ها را در چنین سر در گمی شدید رها کرد؟^{۹۶}

بعضی‌های دیگر هم دیدگاه‌هایی در این زمینه مطرح کرده‌اند که با نظرات علی عبدالرزاق هم ساز است. مهدی حائری در کتاب حکمت و حکومت جهت جدایی رسالت و حکومت را تأخیر حکومت از رسالت و اعطای آن توسط مردم می‌داند و می‌گوید: از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم بعضی از پیامبران سلف و علی‌الخصوص پیامبر اسلام حضرت ختمی مرتبت (ص) علاوه بر مقام والای پیامبری، عهده دار امور سیاسی و کشور داری نیز بوده است و حضرت علی (ع) نیز علاوه بر مقام امامت و ولایت که تنها از سوی خداوند به وسیله وحی فرجام پذیرفته بود در یک برهه از زمان از طریق بیعت و انتخاب مردم به مقام سیاسی خلافت و کشور داری نایل گردیدند، باید بدانیم این مقامات سیاسی به همان دلیل که از سوی مردم وارد بر مقام پیشین الهی، آن‌ها شده و به مناسبت ضرورت‌های زمان و مکان بدون این‌که خود در صدد باشد این مقام به آن‌ها عرضه گردیده بر همان جهت نمی‌تواند جزئی از وحی الهی محسوب شود.^{۹۷}

وی درباره مشروعیت حکومت پیامبر (ص) می‌نویسد:

این مقام رهبری اجتماعی و سیاسی و اخلاقی که پیامبر (ص) به خاطر تحکیم نخستین پایگاه آسمانی خود پذیرفتند نخست از طریق انتخاب و بیعت مردم به وقوع پیوسته و سپس این بیعت مردمی از سوی خداوند توشیح و مورد رضایت قرار گرفته است، همان گونه که از آیه:

«رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة»

استفاده می‌شود. چنان نیست که این رهبری سیاسی پیامبر (ص) از مأموریت و رسالت پیامبر اکرم (ص) شمرده شود.^{۹۸}

مهدی بازرگان درباره حاکمیت پیامبر (ص) دیدگاهی مهدی حائری را دارد و معتقد است که: حق زمامدار شدن، حقی است که به مردم واگذار کرده و حضرت محمد تا زمانی که در مکه بود چون از جانب مردم به زمامداری انتخاب نشده بود، حاکمیتی نداشت ولی مدینه به موجب توافق قبیله‌های ساکن مدینه حاکمیت او را خواستند، حاکمیت داشت.^{۹۹}

وی درباره تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و حکومت می‌گوید: اصلاً نبوت و حکومت دو امر یا دو شغل کاملاً مجزا و متفاوت و با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیر قابل تفکیک در یکدیگر بوده

و در آن مراجعه و مصالحه و مشورت با مردم را شدیداً منع و بلکه ملامت می‌شمارد. آن‌جا که پای دین و رسالت در میان است قانون « و الله اعلم حيث يجعل رسالته » حاکم بوده انبیاء حق دخالت دادن دانش و تجربه و تصمیم خودشان را نداشته‌اند.^{۱۰۰}

بسیاری از کسانی که شأن ولایت و حکومت را از پیامبر نفی می‌کنند به آیات از قرآن استدلال می‌کنند و معتقد هستند که آیات قرآن بر این امر متمرکز است که عمل معنوی پیامبر(ص) از حد ابلاغ (پیام دین) که فاقد تمام معانی اقتدار دنیوی است تجاوز نمی‌کند و ظواهر آیات تأیید می‌کند که پیامبر شأنی در پادشاهی سیاسی نداشته است:

۶-۵-۱- « من یطع الرسول فقط أطاع الله و من تولی فما أرسلناک علیهم حقیظاً. »^{۱۰۱}

(هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خداوند را فرمان برده است و هر کس روی گردان شود ما تو را برای آن‌ها نگهبان نفرستادیم.)

۶-۵-۲- « أتع ما أوحی إلیک من ربک لا إله إلا هو و أعرض عن المشرکین و لو شاء الله ما أشركوا و ما جعلناک علیهم حقیظاً و ما أنت علیهم بوکیل. »^{۱۰۲}

(از آن‌چه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند و ما تو را برای‌شان نگهبان نفرستادیم و تو وکیل آنان نیستی.)

۶-۵-۳- « و لو شاء ربک لأمن من فی الارض کلهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتی یکونوا

مؤمنین. »^{۱۰۳}

(اگر پروردگار تو می‌خواست قطعاً هر که در زمین است همه آن‌ها یکسره ایمان می‌آوردند پس آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که به ایمان بگردند؟)

۶-۵-۴- « قل یا ایها الناس قد جائکم الحق من ربکم فمن إهتدی فإنما یتهدی لنفسه و من ضلّ

فإنما یضلّ علیها و ما أنا علیکم بوکیل. »^{۱۰۴}

(بگو ای مردم حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یابد به سوی خویش هدایت می‌یابد و هر کس گمراه گردد به زبان خویش گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان نیستم.)

۶-۵-۵- « و ما أرسلناک علیهم وکیلاً. »^{۱۰۵}

(تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم.)

۶-۵-۶- « و ما على الرسول إلا البلاغ و الله يعلم ما تبذون و ما تكتمون. »^{۱۰۶}

(بر پیامبر جز ابلاغ نیست،)

۶-۵-۷- « و إن تولوا فإنما عليك البلاغ. »^{۱۰۷}

(اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده تو است.)

۶-۵-۸- « یا ایها النبی إنا أرسلناک شاهداً و بشراً و نذیراً و داعیا إلی الله یا ذنه و سراجاً

منیراً. »^{۱۰۸}

(ای پیامبر ما تو را به سمت گواه و بشارت‌گر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، چراغی تابناک.)

۶-۵-۹- « و ما أرسلناک إلا کافة للناس بشیراً و نذیراً و لکن اکثر الناس لا یعلمون. »^{۱۰۹}

(ما تو را جز به سمت بشارت‌گر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم.)

بر اساس این دیدگاه ظواهر این آیات و ده ها آیات دیگر با این مفاهیم در قرآن کریم بیان‌گر این است که پیامبر شأنی در پادشاهی و حکومت نداشته و اگر در سیره پیامبر(ص) عملکرد به ظاهر حکومتی و جلوه‌هایی از قدرت دولتی یا پادشاهی می‌بینیم فقط ابزاری است که پیامبر(ص) برای تثبیت دین و تقویت دعوتش به کار گرفته است.

بررسی تاریخ نشان می‌دهد که بیعت اهل مدینه با پیامبر(ص) ، آن حضرت را حاکم قدرت زمینی و دنیوی و عرفی کرد و هیچ تغییری در هویت قدرت داده نشده و پیامبر(ص) در دوره حکومت ده ساله در مدینه هیچ‌گاه ادعا نکرد که ماهیت حکومت وی عبارت است از یک قدرت الهی، روحانی تجسم یافته بر روی زمین. وی در امور مردم با روش عقلانی که در آن عصر متداول حکومت بود حکومت کرد.^{۱۱۰}

رساله جامع علوم انسانی

نقد و نظر:

درباره این استدلال کسانی که معتقد به عدم تشکیل حکومت از طرف پیامبر(ص) است و یا معتقد به تفکیک رسالت از نبوت است نکات قابل ذکر است:

۱- تأسیس حکومت به وسیله پیامبر(ص) از واضحات تاریخ است حضرت در بدو ورود خود در مدینه با تشکیل حکومت، منشور حکومتی خویش را با الهام از آیات قرآن اعلام کرد. سنت عملی حضرت پیامبر(ص) در تشکیل حکومت همراه به عنوان اسوه و درس دین‌داری و فلسفه سیاسی اسلام به حساب می‌آید. پیامبر(ص) در عمل پیوند دین و سیاست را نشان داد. و دلیل‌های تاریخی و

روایی و قرآنی در این باره فراوان است که حتی خیلی از محققان و پژوهشگران غیر مسلمان به این واقعیت اعتراف کرده‌اند.

هر چند درست است که حکومت پیامبر (ص) با حکومت‌های امروز تفاوت داشت و از نظم اجتماعی و اداری ساده‌تری برخوردار بود. اما ساختار حکومت پیامبر (ص) در آن روزگار شایسته‌ترین ممکن را داشت.

امام خمینی (ره) درباره تشکیل حکومت به وسیله پیامبر می‌گوید: سنت و رویه پیامبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل خود حکومت است، زیرا اولاً خود حکومت تشکیل داده و به اجرای قوانین و مقررات نظامات اسلامی پرداخته و به اداره جامعه بر خواسته، والی به اطراف می‌فرستاده و به قضاوت می‌نشسته و قاضی نصب می‌فرموده است. افرادی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرد معاهده و پیمان می‌بسته جنگ را فرماندهی می‌کرد.^{۱۱۱}

این بخشنامه‌ها و دستور العمل‌ها که پیامبر (ص) برای کارگزاران و والیان خود داشته و عهد نامه‌ها و پیمان نامه‌هایی که میان آن حضرت و دیگر فرق و ملل به امضا رسیده گواه بر آن است که آن حضرت افزون بر مقام رسالت دارای مقام حکومت و ولایت نیز بوده است. لذا برای روشن شدن بحث متن پیمان نامه را که حضرت بین مسلمین و یهود منعقد ساخته است ذکر می‌کنم که در این پیمان نامه برنامه‌های جامع حکومتی و سیاسی موج می‌زند:

(به نام خداوند بخشنده مهربان، این پیمان نامه است از محمد رسول خدا بین مسلمانان مؤمن قریش و یثرب و هر که پیرو باشد و به آنان ببیوندد و همراهشان جهاد کند.

اینان جدا از دیگر مردم یک امت واحد هستند. مهاجران قریش به رسمی که از پیش داشتند خون بهاء را میان خود تقسیم می‌کنند و فدیة اسیران خویش را بنا بر عدالت و شیوه رایج میان مؤمنان می‌پردازند. و مؤمنان هیچ عیال وار مدیونی بین خود و نمی‌گذارند، مگر این که فدیة و خون-بهای او را به نیکی می‌پردازند. هیچ مؤمنی نباید با بنده مؤمن دیگری بدون اطلاع مولایشان پیمان ببندد، مؤمنان با تقوا باید همگی علیه ستمگر، یا کسی که علیه آنان دسیسه می‌کند یا بین مؤمنان فساد ایجاد می‌کند تمام نیروی خود را به کار گیرد هر چند آن فرد فرزند خود آنان باشد.

هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگری را جای شخص کافری بکشد و کافری را علیه مؤمنی یاری دهد، عهد و پیمان خداوند تغییر ناپذیرند. اگر پائین‌ترین مسلمانان کسی را پناهنده دهد مسلمانان می‌پذیرند. مؤمنان در میان خود ولی یکدیگرند، یهودیانی که از ما پیروی کنند از یاری و همراهی ما و برابری با ما برخوردار خواهند شد. بدانان ظلم نمی‌شود و مسلمانان نباید کسی را علیه آنان یاری دهد اگر مؤمنان صلح کند همه در این صلح شریک‌اند. هنگام جنگ در راه خدا نمی‌شود با یکی از

مؤمنان صلح و با دیگری جنگ کرد بلکه صلح باید بر اساس عدالت بین همه مؤمنان یکسان برقرار شود. در جریان جنگ هر طایفه‌ای که به کمک ما وارد جنگ شود یا هر دسته‌ای از آنان جانشین دسته ی دیگر شود و خون این اشخاص که در راه اسلام ریخته می‌شود به عهده همه مؤمنان است. این معاهده از ستمکار و مجرم حمایت نمی‌کند و هر کس از شهر مدینه دور شود یا در شهر بماند در امان است جز این که ستمگر و جانی باشد خدا و محمد رسول او، پناه نیکوکاران و تقوا پیشگان است.^{۱۱۲}

این قرارداد بهترین دلیل و گواه بر شرکت و دخالت پیامبر (ص) در مسائل سیاسی و حکومتی است.

« زرنولد : تاریخ نگار و شرق شناس، درباره دولتی که پیامبر (ص) در مدینه بر پا کرد می‌گوید: (محمد مانند هر رهبر مستقل دیگری که اداره ی یک کشور را به عهده می‌گیرد به این کار پرداخت جز این که در بین مسلمین، پیوند دینی جایگزین پیوند خویشی و خونی شد. بدین گونه و با این سنت پیامبر اسلام، همان قدر که یک نظام دینی و الهی بود، یک نظامی سیاسی نیز بوده است. هدف محمد تأسیس یک دین جدید بود و در این راه موفق شد. لیکن همزمان به تشکیل یک نظام سیاسی با ویژگی‌های نوین و با تفاوت‌های بین دین با نظام‌های دیگر همت گماشت.)^{۱۱۳}

به طور کلی می‌توان گفت: پیامبر اکرم (ص) در آن واحد از طرف پروردگار دارای سه مقام بود. یک مقام همان مقام پیامبری و رسالت است. مقام ابلاغ احکام الهی یعنی از طرف خداوند احکام الهی به او وحی می‌شد و او مأمور بود که آن چه را که به او وحی می‌شود، به دیگران اعلام بکند، که در قرآن می‌فرماید: « ما علی الرسول الا ابلاغ.»^{۱۱۴}

مقام دیگری پیامبر (ص) علاوه بر رسالت و پیامبری، مقام قضا و داوری میان مردم است.

« فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجد.»^{۱۱۵}

این آیه مربوط به مقام قضاوت رسول اکرم (ص) است.

مقام سومی که خداوند برای پیامبر (ص) تعیین کرده است مقام حکومت است پیامبر (ص) در عین این که دارای مقام رسالت و نبوت است حاکم و مدیر اجتماع است و نه تنها منادی توحید و واضع یک مکتب عقیدتی بلکه بنیان گذار یک حاکمیت سیاسی است در سرزمین که مردمان آن از تفرقه و جنگ و درگیری‌های فرقه‌ای رنج می‌بردند.

۲- درباره آیاتی از قرآن مجید که در آن‌ها سلطه و قدرت پیامبر (ص) نفی شده و مدعیان سکولاریزم این آیات را دلیل بر عدم دستور الهی در تشکیل این تغییر کرده است. باید گفت: این آیات که در آن‌ها وکالت و سلطه و اکراه پیامبر (ص) نفی شده مربوط به انسان‌های کافری است که

به آیین اسلام نگرویده‌اند و پیامبر اسلام (ص) بسیار کوشش کرد که آن‌ها را در صراط مستقیم هدایت نماید. و منظور از نفی وکالت بیان این نکته است. که ای پیامبر(ص)، هدایت، امر اجبار بردار نیست و تو از سوی کفار وکیل نیستی که متکفل ایمان آنان بشوی پس این آیات از قلمروی بحث حکومت و سلطه که لازمه حاکم و حکومت است خارج می‌باشد.^{۱۱۶}

درباره این موضوع که شأن و وظیفه پیامبر(ص) در این آیات منحصر به ابلاغ و رساندن پیام الهی است باید روشن شود که مراد از حصر حقیقی است یا اضافی؟ به این معنا که آیا شأن و وظیفه پیامبر(ص) منحصر به ابلاغ و رساندن پیام الهی است و هیچ مسئولیتی دیگری به آن حضرت (ص) واگذار نشده است یا این که حصر اضافی است و مراد از این آیات بیان اهمیت فوق العاده ابلاغ پیام الهی به مخاطبانی است که اکثر آن‌ها از پذیرفتن دستورهای الهی سرپیچی می‌کند؟

وجود آیات دیگری برای پیامبر(ص) شئون حاکمیت و قضاوت را بیان می‌کند دلیل بر اضافه بودن حصر اضافی در آیات است و در این جا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- «أَمَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.»^{۱۱۷}

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.»^{۱۱۸}

۳- «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا شَجَرِ بَيْنَهُمْ.»^{۱۱۹}

۴- «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ.»^{۱۲۰}

۵- «وَأَنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا.»^{۱۲۱}

۶- «أَنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا.»^{۱۲۲}

۷- «مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتُ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.»^{۱۲۳}

۸- «وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.»^{۱۲۴}

۹- «وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَئِكَ يَسِرُّهُمْ اللَّهُ.»^{۱۲۵}

۱۰- «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ.»^{۱۲۶}

۱۱- «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»^{۱۲۷}

۱۲- «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلُّوْا عَنَّهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ.»^{۱۲۸}

۱۳- «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَّزِعُوا فَتَفْشَلُوا.»^{۱۲۹}

بنابر این هرکس مجموعه آیات قرآن را در نظر گیرد این حقیقت را درک خواهد کرد که علاوه بر آیاتی که به مقام رسالت و ابلاغ احکام الهی تأکید دارد آیات دیگری وجود دارد که عرصه قضا و

حکومت و سرپرستی را می‌رساند و کسانی که به حصر وظیفه پیامبر (ص) به رسالت اصرار دارند در برابر این آیات تا کنون پاسخ قانع کننده ارائه نکرده اند.

۳- وجود بسیاری از احکام اسلام منوط به تشکیل حکومت است. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که حاوی احکام و اصول اجتماعی، اقتصادی، جزائی و غیره است. اجرای این احکام و اصول بدون وجود حکومت امکان پذیر نیست. و در این جا به بعضی از آن احکام و اصول اشاره می‌کنم:

۱- «و السارق و السارقة فاقطعوا ايدهما.»^{۱۳۰}

۲- «الزانية و الزانى فأجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة.»^{۱۳۱}

۳- «و الذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا بأربعة شهداء فأجلدوهم ثمانين جلدة.»^{۱۳۲}

۴- «أما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون فى الارض فساداً أن يقتلوا أو يصلبوا أو تقطع أيديهم و أرجلهم من خلاف أو ينفوا من الارض ذلك لهم خزی فى الدنيا و لهم فى الآخرة عذاب عظیم.»^{۱۳۳}

بنابراین اجرای حدود و تعزیرات، زندانی کردن متهمان و مجرمان، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و قوانین اقتصادی و مالی اسلامی، جهاد و دفاع از دین و باورهای اعتقادی مسلمانان از اموری می‌باشند که در سایه تشکیل حکومت امکان پذیر هستند. در صورت عدم تشکیل حکومت و یا وجود حکومت های سکولار در جوامع اسلامی بسیاری از اصول و احکام دینی تعطیل خواهد شد، زیرا چنین حکومت‌های خود را متعهد به اجرای احکام دینی نمی‌دانند.

۴- علی عبد الرزاق برای اثبات ادعایش یعنی تفکیک رسالت از حکومت می‌گوید: پیامبر (ص) جانشینی برای خودش تعیین نکرده است و این را نشان دهنده تفکیک رسالت از حکومت می‌داند. در حالی که بر اساس منابع شیعه و اهل سنت جانشینی حضرت علی (ع) انکار ناپذیر است، و شواهد و نقل‌های تاریخی متواتری در این زمینه وجود دارد و طبق آیات قرآن کریم ، ولایت و جانشینی حضرت علی(ع) مکمل رسالت است در این زمینه به دو آیه قبل و بعد از واقعه غدیر اشاره می‌کنم:

« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.»^{۱۳۴}

پس این که حضرت علی (ع) به عنوان خلیفه در غدیر خم از طرف پیامبر (ص) انتخاب شد این آیه نازل شد:

« الیوم أكملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.»^{۱۳۵}

در مجمع البیان آمده است که هنگامی که این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد فرمود:
« الله اکبر علی إكمال الدین و إتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب من بعدی. »^{۱۳۶}

(الله اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت خدا و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من.) این آیات که بر ولایت حضرت علی (ع) دلالت دارد نشان گر آن است که بعداً وصی و خلیفه جزء رسالت پیامبر (ص) بوده و رسالت مشتمل بر حکومت است.

نتیجه:

از این بحث تا بدین جا می توان نتیجه گرفت که سکولاریزم یک پدیده جدید و مدرن است که در بستر و حوزه جغرافیا خاص پدید آمده و مراحلی را طی کرده و عوامل متعددی در شکل گیری آن نقش داشته است.

اما ورود اندیشه سکولاریستی در حوزه فکری و دینی جوامع اسلامی همواره با چالش های جدی مواجه بوده و تا کنون نتوانسته است مشروعیت فرهنگی خویش را برای جهان اسلام اثبات نماید. زیرا مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی و ارزش اسلام؛ بسیاری از مبانی سکولاریزم در نزاع و چالش است.

اسلام برخلاف آیین مسیحیت که به سبب فقدان و عدم اشمال بر قوانین اجتماعی و حکومتی زمینه و بستر اندیشه سکولار در جوامع غربی را فراهم ساخت و آیین مسیحیت جدای خود را از سیاست و حکومت و عرصه های اجتماعی پذیرفته... در عرصه سیاست و حکومت رهنمودها و تعالیم ارائه کرده است که نشان می دهد قوانین و مقررات اسلامی برای اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. و اجرا و عمل به آنها بدون حکومت امکان پذیر نیست.

پی نوشتها

- 1- حمید عنایت، اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر، بهاء الدین خرمشاهی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- 2- شمس الدین فرهیخته، فرهنگ فرهیخته، انتشارات زرین، ۱۳۷۷، ص ۴۸۹.
- 3- شمس الدین مریجی، سکولاریزم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۱۶.
- 4- مجله معرفت، شماره ۷۹، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- 5- دکتر سروش، سنت و سکولاریزم، طلوع آزادی، ۱۳۸۲.
- 6- مجله معرفت، شماره ۲۲، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، (به نقل از العربی المعاصر).
- 7- مجله معرفت، شماره ۷۹، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- 8- شمس الدین مدیجی، سکولاریزم و عوامل شکل‌گیری آن در ایران، مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی، چاپ اول (به نقل از المعجم الوسیط ج ۲، ص ۶۴، ص ۱۸).
- 9- عبدالکریم سروش، کیان شماره ۲۶، ص ۱۰.
- 10- حمید رضا شریعتمداری، سکولاریزم در جهان عرب، ناشر: انتشارات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۸۲.
- 11- علی ربانی گلپایگانی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریزم، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۲۰.
- 12- همان ص ۲۰ (به نقل از براین ویلسون فرهنگ و دین، ترجمه مرتضی اسعدی).
- 13- چشم انداز ایران زمین، تیر و مرداد ۱۳۸۴.
- 14- علی ربانی گلپایگانی، دین و دولت، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۲.
- 15- یوحنا باب ۱۹ آیه ۳۶.
- 16- لین و لنکستر، ترجمه: علی رامین، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ۴۰۱.
- 17- م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در اروپا و ایران، ترجمه علی نخستین، ۲۹.
- 18- محمد قطب، سکولارها چه می‌گویند، جواد محدثی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۵۷.
- 19- اتین ژیلستون، عقل و وحی در قرون وسطی، شهرام بازوکی.
- 20- دامی بر، تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ.
- 21- ویل دورانت، تاریخ تمدن جلد ۶، ص ۹۶.
- 22- محمد حسن قردان ملکی، سکولاریزم در اسلام و مسیحیت، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- 23- علی اکبر رشاد، دمکراسی قدسی، مؤسسه فرهنگی دانش، چاپ اول ۱۳۷۹.
- 24- مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد ۱۰.

- 25- تورات، سفر تشنيه، باب ۱۷، آیه ۵.
- 26- ویل دورانت تاریخ تمدن ج ۱۸، ص ۲۶۰.
- 27- دکتر سروش، اسوه، سال دوم شماره ۱۰، ص ۱۸.
- 28- روزنامه شرق شماره ۶۴۰، سید محمد خاتمی.
- 29- لیستر مک گراث، بهروز حدادی، مقدمه به تفکر نهضت اصلاح دین، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ج ۱، ۱۳۸۲.
- 30- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۶۱۹.
- 31- همان، ج ۵، ص ۶۲.
- 32- راسل، قدرت، هوشنگ منصوری، ص ۱۴.
- 33- لیستر مک گراث، بهروز حدادی، مقدمه به تفکر نهضت دینی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ص ۱۹۴.
- 34- رابرت مک آفی براون، فریبرز مجیدی، روح آیین پروتستان، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۶۴.
- 35- شمس الدین مدیجی، سکولاریزم و عوامل شکل گیری آن در ایران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱، ۱۳۸۲، ص ۶۳.
- 36- لیستر مک گراث، بهروز حدادی، مقدمه بر تفکر نهضت اصلاح دینی، ص ۱۹۹.
- 37- کیان، شماره ۲۵، ۱۳۸۲، مجتهد شبستری (آزادی عقلی انسان).
- 38- سکولاریزم از نظر تا عمل، دکتر برقصی، قطره، ۱۳۸۱.
- 39- ... همیلتون، محسن ثلاثی، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی تبیان ۱۳۷۱، ص ۷۸.
- 40- سید حسین سراج، چالش‌های دین و مدرنیته، (از مباحث جامعه شناختی در دینداری و سکولار شدن). طرح نو، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۳۳.
- 41- شمس الدین مدیجی، سکولاریزم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، (به نقل از براین ویلسون در کتاب فرهنگ و دین).
- 42- دکتر سروش، مفاد و مبنای سکولاریزم، کیان ش ۲۶، سال ۵ مرداد و شهریور ۷۴.
- 43- سید محمد علی داعی نژاد، تبیین و تحلیل سکولاریزم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳، ص ۱۴-۱۳.
- 44- استان لی. ل. جکی، علم و دین در فرهنگ و دین، ویراسته میر جاهد الیاده، بهاء الدین خرمشاهی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۸.
- 45- همان، املکم همیلتون، ص ۳۰۳.
- 46- همان، دان کیویت، ص ۱۷.
- 47- ایان باربور، بهاء الدین خرمشاهی، علم و دین، مرکز انتشارات دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۹۵.

- 48- الن بیرو، باقر سارو خانی، فرهنگ علوم اجتماعی، انتشارات کیهان ۱۳۷۵، ص ۱۶۴.
- 49- الستر مک گرات، بهداد حدادی، مقدمه بر تفکر نهضت اصلاح دینی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۸۲، ص ۱۲۱.
- 50- علی ربانی گلپایگانی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریزم، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۵۸.
- 51- اندرلاند، فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه (به نقل از محمود رجبی ص ۳۸).
- 52- علی ربانی، گلپایگانی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریزم، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۷۶.
- 53- زاک لوگوف، حسن افشار، روشنفکران در قرون وسطی، نشر مرکز ۱۳۷۰، ص ۱۶-۱۷.
- 54- هالینگ دیل، مبانی و تاریخ فلسفه غرب، عبدالحسین آذرنگ، ج ۲، انتشارات کیهان ۱۳۷۰، ص ۱۲۲-۲۳.
- 55- والستر ترسن، احمد رضا جلیلی، انشتین دین و نگرش نوین، انتشارات حکمت ۱۳۷۷، ص ۱۲۱.
- 56- مونتری وات، عبدالمحمدی، تاثیر اسلام بر اروپائیان قرون وسطی، چاپ اول، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳.
- 57- همان.
- 58- جواهر لعل نهرو، محمود تفضلی، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، امیر کبیر ۱۳۵۵، ص ۳۱۷.
- 59- گوستالیون، سید هاشم هریسی، تمدن اسلام و غرب ۱۳۴۷، ص ۷۵۴-۷۵۱.
- 60- زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۱، ص ۲۰.
- 61- همان.
- 62- هود (۱۱)/۶۱.
- 63- اعراف (۷)/۱۰.
- 64- ملک (۶۷)/۱۵.
- 65- لقمان (۳۱)/۲۰.
- 66- توبه (۹)/۱۰۵.
- 67- نهج البلاغه (مالک اشتر).
- 68- نهج البلاغه (محمد بن ابی بکر).
- 69- مهدی حائری، حکمت و حکومت، ۱۹۹۴.
- 70- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، بوستان قم، ص ۶۵، ۱۳۸۰ (به نقل از مهدی حائری در کتاب و حکومت، ص ۱۴).
- 71- دین و حکومت، (مجموعه سخنرانی‌های دین و حکومت) خدمات فرهنگی رسا ۱۳۷۸.

⁷² - گوستالیون، تمدن اسلام و عرب، سید هاشم هریسی، ص ۷۹۶.

⁷³ - مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۲۹.

⁷⁴ - زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، فرهنگ اسلامی ۱۳۶۱ (به نقل از بوعلی سینا، آخر اللهیات شفاء، ص ۵۵۶).

⁷⁵ - مهدی هادوی تهرانی، ولایت و دیانت، موسسه فرهنگی خانه مجرد، ۱۳۷۷، ص ۴۷.

⁷⁶ - مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء.

⁷⁷ - سروش، دین حداقلی و اکثری، کیان ش ۴۱، سال ۱۳۷۷.

⁷⁸ - انعام احمد قدوح، عباس طالب زاده شوشتری، پژوهشی درباره سیاست دین (لائک و سکولار) آستان قدس، چاپ

اول ۱۳۷۶ ص ۶۴.

⁷⁹ - نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸.

⁸⁰ - زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۲، چاپ چهارم ص ۳۹ (به نقل از وسائل الشیعه).

⁸¹ - کلینی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۷۴-۷۶.

⁸² - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷، حدیث ۵ از باب ۱۶.

⁸³ - وسائل الشیعه ج ۴، ص ۱۰۶.

⁸⁴ - قرآن، سوره زلزله، آیه ۷ و ۸.

⁸⁵ - قرآن، سوره مائده، آیه ۸.

⁸⁶ - قرآن، سوره حدید، آیه ۲۵.

⁸⁷ - قرآن، سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

⁸⁸ - قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۰.

⁸⁹ - قرآن، سوره حجرات، آیه ۹.

⁹⁰ - انعام احمد قدوح، عباس طالب زاده شوشتری، پژوهشی درباره سیاست دینی، آستان قدس ۱۳۷۶، ص ۴۳.

⁹¹ - همان، ص ۶۴.

⁹² - محمد قطب، جواد محدثی، سکولارها چه می‌گویند؟، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۱۰.

⁹³ - زول لایوم، اسلام از دیدگاه زول لایوم، محمد رسول دریای، انتشارات میثم ۱۳۶۱، (به نقل از تاریخ تمدن اسلامی).

⁹⁴ - علی عبد الرزاق، امیر رضای، اسلام و میانی قدرت، قصیده سرا/۱۳۸۰.

⁹⁵ - علی عبد الرزاق، الاسلام و اصول الحکم (عربی) طبع مصر، چاپ دوم ۱۳۴۴.

⁹⁶ - علی عبد الرزاق، امیر رضای، اسلام و میانی قدرت، قصیده سرا/۱۳۸۰.

- 97 - مهدی حائری، حکمت و حکومت ص ۱۴۳.
- 98 - همان، ص ۱۵۲.
- 99 - مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص ۲۳۰-۲۲۹.
- 100 - همان، ۸۲-۸۳.
- 101 - قرآن، سوره نساء، آیه ۸۰.
- 102 - قرآن، سوره انعام، آیه ۶۶-۶۷.
- 103 - قرآن، سوره یونس، آیه ۹۹.
- 104 - قرآن، سوره یونس، آیه ۱۰۴.
- 105 - قرآن، سوره اسراء، آیه ۵۴.
- 106 - قرآن، سوره مائده، آیه ۹۹.
- 107 - قرآن، سوره آل عمران، آیه ۲۰.
- 108 - قرآن، سوره احزاب، آیه ۴۵-۴۶.
- 109 - قرآن، سوره سباء، آیه ۲۸.
- 110 - مجتهد شبستری، تأملاتی در قرائت انسانی از دین، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طرح نو ۱۳۸۳، ص ۱۵۷.
- 111 - امام خمینی، حکومت اسلامی چاپ سوم، ۱۲۹۱، ه.ق.
- 112 - مایون همتی، سنت و سیاست در اسلام، انتشارات آوای نوره چاپ ۱۳۷۳، ص ۴۶ (به نقل از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۴).
- 113 - همان (به نقل از الدعوة الی الاسلام، سر توماس آرنولد، ص ۵۲). (مجموعات فریبگی)
- 114 - قرآن، سوره مائده، آیه ۹۹.
- 115 - قرآن، سوره نساء، آیه ۶۵.
- 116 - تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۵، ج ۱۲، ص ۲۵۶، ج ۱۰، ص ۱۲۶.
- 117 - قرآن، سوره مائده، آیه ۵۵.
- 118 - قرآن، سوره نساء، آیه ۵۹.
- 119 - قرآن، سوره نساء، آیه ۵۵.
- 120 - قرآن، سوره نساء، آیه ۱۰۵.
- 121 - قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۴.
- 122 - قرآن، سوره نور، آیه ۵۴.

123- قرآن، سوره نساء، آیه ۱۳.

124- قرآن، سوره نور، آیه ۵۲.

125- قرآن، سوره توبه، آیه ۷۱.

126- قرآن، سوره آل عمران، آیه ۳۲.

127- قرآن، سوره آل عمران، آیه ۱۳۲.

128- قرآن، سوره انفال، آیه ۲۰.

129- قرآن، سوره نفال، آیه ۴۶.

130- قرآن، سوره مائده، آیه ۳۸.

131- قرآن، سوره نور، آیه ۲.

132- قرآن، سوره نور، آیه ۴.

133- قرآن، سوره مائده، آیه ۳۳.

134- قرآن، سوره مائده، آیه ۶۷.

135- قرآن، سوره مائده، آیه ۵.

136- الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۵۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی